



بابی گری و بهائی گری

مولد مدعیان دروغین نیابت خاص
از امام زمان (عج)

قسمت سوم:

دستهای پنهان و آشکار استعمار،
در پیدایش بابی گری و بهائی گری

نویسنده: محمد مهدی اشتیاردی



انتشارات: ناصر

به نام خدا

اللهم عجل لولیک الفرج

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران www.bahaismيران.com

با سلام

تدیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما را در این عرصه خواستار است.

در ضمن این پایگاه (اینترنتی بهائیت در ایران www.bahaismيران.com) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.

و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب، مقالات، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت، تصاویر، صوت، فیلم،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشد را دارد.

امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکار فریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahaismيران@bahaismيران.com

bahaismيران@gmail.com

info@bahaismيران.com

bahaism1@yahoo.com

www.bahaismيران.com

فهرست

فصل سوم (دستهای پنهان و آشکار استعمار، در پیدایش بابی گری و بهائی گری)

- ۱- تلاش استکبار جهانی در متلاشی کردن همبستگی شرق
ماجرای تنباکو یک شاهد زنده
تفرقه بینداز و حکومت کن
- ۲- کینیاز دالگورکی پرده ها را بالا می زند!
- ۳- حمایت بی دریغ منوچهر خان روسی از باب
- ۴- دست مرموز استعمار انگلیس
- ۵- عکس برداری کنسول روس از جسد باب
- ۶- حسینعلی بهاء در دامن استعمار روسیه تزار
- ۷- مدارک دیگر در مورد رابطه ی حسینعلی و ... با روسیه تزار
نقش روسیه تزار در حفظ پیروان باب
- ۸- روابط عباس افندی ، عبدالبهاء با بیگانگانه
عبدالبهاء در دامن انگلیس
مسافرت های عباس افندی ب کشور های خارج
همیاری انگلیس و بهائیان در تشکیل اسرائیل
عباس افندی در دامن استعمار
دست های مرموز اسرائیل و آمریکا برای رونق بازار بهائیان
تز جدایی دین از سیاست از دستور های بهائیان
بطلان تز جدایی دین از سیاست
امامان (ع) و مسأله ی سیاست
چند فراز از سخنان امام خمینی درباره ی پیوند دین و سیاست
پشتیبانی وسیع آمریکا از بهائیان
- ۱- معبد عظیم بهائیان در آمریکا، و روابط آنها با آمریکا
- ۲- پیام سفارت آمریکا به شاه
- ۳- هشدار خطیب آگاه حجه الاسلام فلسفی
- ۴- دستگاه محمد رضا پهلوی ملعبه ی دست دکتر ایادی بهائی
دکتر ایادی کیست و از کجا آمد؟
- ۵- خروش مردم بر ضد بهائیان در عصر مرجعیت آیت الله بروجردی
سخنرانی های فلسفی و بسیج عمومی بر ضد بهائیان

بی تفاوتی دکتر صدق

یادی از فدائیان اسلام در رابطه با بهائیان
درگیری حجه الاسلام فلسفی با اسدالله علم
حکم سه ماده ای آیت الله بروجردی، و تقدیر او از فلسفی
شدت ناراحتی آیت الله بروجردی از رژیم ستم شاهی
برکت انقلاب اسلامی و هشدار آقای فلسفی
اقدام آیت الله بروجردی برای نجات قاتل یک نفر بهائی
اقدامات دیگر آیت الله بروجردی
هشدار علما و مراجع نجف اشرف
هشدار امام خمینی به ارباب بهائیان
تصویب نامه ی ایالتی و ولایتی برای روی کار آوردن بهائیان



فصل سوم

دست های پنهان و آشکار استعمار، در پیدایش بابی گری و بهایی گری

دلایل وقراین وشواهد خلل ناپذیر بیان گرآن است که دست های پنهانی وآشکار استعمار در پیدایش بابت وبهائیت وتداوم آن ها در کار بوده وهست، برای توضیح مطلب، نظر شما را به مطالب زیر جلب می کنم:

۱- تلاش استعمار جهانی در متلاشی کردن همبستگی شرق

در تاریخ بشریت همواره سرزمین افسانه ای وآباد وپر از معادن وذخائر شرق مورد توجه غرب وزمامداران غربی بوده است، فرمان روایان غربی همواره چشم طمع وآز به این سرزمین دوخته ودر صدد آن بوده ومی باشند که با طرح نقشه های استعماری در لباس های مختلف،ولی غالباً محرمانه راه تسلط بر شرق وتسخیر مخازن شرق را بیابند واز این راه به هدف استعماری خود نایل آیند. از این رو در طول تاریخ،کشورها ونقاط مختلف مدت ها تحت الحمايه کشورهای غربی به سر می بردند،واین عنوان تحت الحمايگی ،ماسک وسرپوش استعمار بود تا بدین وسیله برای ربودن ذخایر شرق آزاد باشند.

منابع بزرگ نفت وگاز این دو طلای سیاه وآبی نیز یکی دیگر از ذخایر گران بهای شرق بود که با مطالعه تاریخ آن، به نقشه های مرموز استعمار گران پی می بریم. کمپانی های غرب، همواره سلطه خود مختاری کامل بر صادر کردن نفت شرق وغرب و... را داشتند ودارند.

این استعمار وقتی می توانست چنگال خودرا وسیع تر سازد ونقشه های استعماری خود را ادامه دهد،که مردم وزمان داران شرق را به طور کامل در بی خبری واغفال نگهدارد،وگاهی با ایجاد جنگ ها

و اختلافات داخلی، آنها را به خود مشغول سازد و در این میان ماهی بگیرد، و به عبارت روشن تر نخست با حربه استعمار فکری و فرهنگی وارد شود و سپس استعمار ارضی و کشوری و... استعمارگران از مطالعات و تجربیات خود به دست آورده بودند که یکی از عوامل نیرومند و خلل ناپذیر در شرق که هم انسان ها را از بی خبری و اغفال بیرون می آورد و هم پیوند و به هم پیوستگی ناگسستنی به آنها می دهد و در نتیجه با این وصف، راه نفوذ استعمار مسدود می گردد «مذهب» است.

ماجرای تنباکو یک شاهد زنده

یکی از شواهد زنده در این مورد، داستان حرمت تنباکو است، وقتی ناصرالدین شاه به انگلستان سفر کرد و امتیاز (حدود ۵۰ سال) کشت دخانیات و تنباکو ایران را با شرایطی به کمپانی انگلیسی به نام: گ.ف-تالبوت واگذار نمود. (۱- صورت امتیاز نامه این بود: «تنباکو و توتون مینوپل خرید و فروش و ساختن داخل یا خارج کل تنباکو و توتون که در ممالک محروسه به عمل آورده می شود تا انقضاء مدت پنجاه سال از تاریخ امضاء این انحصار نامه به «ماژدر بالیت» و به شرکای خودشان مشروط به شرایط ذیل مرحمت فرمودیم- شاه- ۲۸ رجب ۱۳۰۸ ه.ق.»، (تحریم تنباکو، تألیف محمد رضا زنجانی، ص ۲۵) پس از این ماجرا، دخانیات ایران در دست انگلیسی ها قرار گرفت، آن ها به طور عجیبی به سرعت وارد ایران شدند، روز به روز صادر نمودن انواع تنباکو و توتون و... افزودند و صدها برابر از مبالغی که به دولت ایران می پرداختند، به جیب زدند، علاوه بر مصرف بسیاری که در ایران داشت که منافع آن هم برای صاحبان امتیاز بود. استعمارگران از هر سوی کشور، ساختمان ها باشکوه و جدیدی برای خود می ساختند، کم کم مردم آگاه دیدند ملیت و استقلال و دین در خطر جدی قرار گرفته است، علما و دانشمندان و مردم آگاه، متوجه خطر شده طولی نکشید که از هر گوشه، جنب و جوش و شورش شروع شد.

آیت الله العظمی میرزای شیرازی (۱- مرجع بزرگ میرزا محمد حسن شیرازی (ره) هم عصر ناصرالدین شاه، مرجع وسیدی بزرگ و فقیهی عالیقدر بود که پس از شیخ انصاری، مرجعیت مطلق پیدا کرد وی در سال ۱۳۱۲ در سامرا وفات یافت، جنازه اش را به نجف اشرف برده و در آنجا در جوار مرقد امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام به خاک سپردند.) مرجع تقلید عصر، پس از اطلاع بر اوضاع و احوال، نخست با نامه ها و تلگراف های متعدد، دولت و ملت ایران را از این پیش آمد بر حذر داشت و اعلام خطر کرد، ولی نتیجه نگرفت، سرانجام فتوای تاریخی او در مورد حرمت تنباکو به این شرح صادر گردید:

«بسم الله الرحمن الرحيم اليوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان علیه السلام است، حرره الاحقر محمد حسن الحسينی»
این فتوا در تاریخ سال ۱۳۰۹ ه.ق صادر شد.

تأثیر این فتوا آن چنان بود که، مردم به پیروی از این فتوا، چپق‌ها و قلیان‌ها را شکستند، و استعمال تنباکو و توتون و ... غدغن گردید، کار به جایی رسید که سفرای کشورهای خارج که در تهران بودند، به کشورهای اروپا تلگراف کردند که واقعه عظیمی که از اعظم حوادث عالم است رخ داده و آن این که: «چیزی را که عادت شبانه روزی عمومی مسلمانان حتی کودکان آنان، و اعظم عادات آنان بود به محض این که یکی دو کلمه نوشته معنی که رئیس دینشان کرده، به طور کلی ترک کردند و ارتکاب آن در انظارشان عار و ننگ است.» (۲- شرح مفصل این ماجرا را در کتاب: تحریم تنباکو» نوشته محمد رضا زنجانی که در دی ماه ۱۳۳۳ شمسی چاپ گردیده و همچنین در تاریخ ادوارد براون انگلیسی (ترجمع احمد پژوه) مطالعه کنید.)

یکی از نویسندگان می نویسد: اثر این فتوا به قدری نافذ و فراگیر بود که در یک مدت کوتاه، تمام قلیان‌ها و چپق‌ها و هر گونه وسایل دخانیات شکسته شد، و کار به جایی رسید که: زنان و بانوان خدمت کار کاخ ناصرالدین شاه در تهران همه قلیان‌ها و وسایل دخانیات داخل کاخ را شکستند، روزی شاه قلیانی طلبید تا طبق معمول، قلیان بکشد، خدمتکار برای آوردن قلیان به قلیان‌خانه کاخ رفت، ولی با دست خالی بازگشت، شاه سه بار او را برای آوردن قلیان فرستاد، او هر سه بار رفت و دست خالی بازگشت، شاه در حالی که سخت خشمگین شده بود، فریاد زد، قلیان قلیان!
خدمت کار دست به سینه به حضور شاه آمد و گفت:

«قربان! سرور من! مرا ببخش، در کاخ حتی به عنوان نمونه یک قلیان پیدا نمی شود تا نزد شما بیاورم، خدمت کاران، همه قلیان‌ها را شکستند و گفتند: میرزای شیرازی، دخانیت را حرام کرده است!» (۱- نورالدین شاهرودی، اسره المجدد الشیرازی، ص ۵۰)

به این ترتیب، استعمار انگلیس، مفتضحانه شکست خورد، و انحصار شرکت انگلیسی لغو گردید، طراحان استعمار با ذلت و خواری، بساط استعماری خود را از ایران برچیدند، و ناصرالدین شاه به لغو آن امتیاز، مجبور گردید.

با این که میرزای شیرازی رحمه الله در شهر سامرا (یکی از شهرهای شمالی عراق) سکونت داشت، و در ایران نبود، ولی فتوای او این گونه مردم را به نهضت گسترده و عمیق فرا خواند، که در تاریخ به عنوان «نهضت تنباکو» معروف شد، و همین نهضت، پایه های نهضت مشروطیت را در ایران، پی ریزی

نمود. و پایه آثار و برکات فراوان انقلابی در طول تاریخ گردید. به راستی اگر مسلمانان پیوند خود را با مقام مرجعیت دینی حفظ کنند، هرگز فریب اثرهای هفت سر استعمار را نمی خورند.

نیز می نویسد: هنگامی که فتوای استعمار شکن میرزای شیرازی رحمه الله در مورد تحریم تنباکو و دخانیات، شایع شد (چنان که در داستان قبل ذکر گردید) جمعی از افراد لابالی که با دین سروکار نداشتند و اهل عیش و عشرت بودند، در یکی از قهوه خانه های تهران در کنار قلیان ها نشسته بودند، هنگامی که فتوای میرزای شیرازی رحمه الله را شنیدند، برخاستند و همه قلیان ها و چپق ها و آنچه از وسایل دخانیات، در آن قهوه خانه بود شکستند و به دور ریختند.

بعضی از هم کاسه های آنها به آنها گفتند: «شما که لابالی هستید و سروکاری با دین و علمای دین ندارید و از ارتکاب گناه نمی ترسید، چرا به پیروی از فتوای میرزای شیرازی، این گونه قلیان ها و... را می شکنید؟ این کار از شما خیلی عجیب است؟»

آنها در پاسخ گفتند: «درست است که ما گناه کار و آلوده هستیم، ولی به شفاعت پیامبر (ص) و خاندانش، آرزو داریم، امروز «میرزای شیرازی رحمه الله» نایب پیامبر (ص) و امامان (ع) و مدافع و حامی دین است، ما امروز با این کار خود، آرزو مندیم که آن آقا (میرزا) نزد پیامبر (ص) و آلش از ما شفاعت کند، و اگر ما با سرکشی خود، میرزا را خشمگین کنیم، چه کسی از ما شفاعت می کند، و آمرزش ما را از درگاه خدا می طلبد؟!» (۱- همان مدرک، ص ۵۱)

تفرقه بینداز و حکومت کن

استعمار در تحلیل های خود چنین نتیجه گرفت که تا انسجام و هم بستگی مسلمانان، وجود دارد، نمی توان بر آنها تسلط یافت، و نیز چنین یافت که عامل مهم انسجام و اتحاد آنها، دین است که پیوند آن ها را با رئیس دین (مرجع تقلید) ناگسسته کرده و موجب بیداری و فشرده گی شده است. تصمیم گرفت همین انسجام و اتحاد را به وسیله مذهب سازی، متلاشی کند، با این طرح و ترفند، به میدان آمد، به این ترتیب که ناگاه مردم شنیدند شخصی به نام «شیخ احمد احسائی» ظهور کرد و فرقه ای را به دور خود آورد. سپس شخصی به نام سید کاظم رشتی که معلوم نبود از کجا آمد، خود را رشتی معرفی کرد و شاگرد شیخ احمد احسائی شد، و پس از فوت شیخ احمد به جای او نشست و افکار او را تعقیب نمود و عده زیادتری را به دور خود گرد آورد.

جالب این که این شخص وقتی که به کربلا آمد خود را سید کاظم رشتی معرفی کرد، در صورتی که اهالی رشت چنین کسی را نمی شناختند . . . او با رؤسای بغداد تماس و ارتباط کامل داشت و از طرف مأمورین دولت عثمانی کمک زیادی به او می رسید.

از قراینی که برای اهل زمان خود به دست آمده بود این که وی یکی از بلاد روسیه (ولادی وستک) آمد و خود را به رشت منسوب کرد، و چون لهجه گیلک ها بی شباهت به لهجه روسی نیست از این رو خود را رشتی معرفی نمود، یکی از قراین روسی بودنش، گزارش کینیاز دالگورکی است. (۱- مقدمه مرحوم خالصی، بر گزارش کینیاز دالگورکی (به نام اعترافات) ص ۹)

۲- کینیاز دالگورکی پرده ها را بالا می زند!

شواهد و دلایل و قراین عینی و قطعی و سندهای روشن در دست است که استعماری بودن بابی گری و بهائی گری را روشن می سازد، گر چه یکی از برنامه های اصلی استعمار این است که نقشه هایش را در زیر پرده های پوشش قرار دهد، و ترفند ها و طرح هایش کاملا محرمانه و پوشیده باشد، و از هر گونه عوامل آشکار شدن اسرار استعماری جلوگیری نماید، ولی اگر سیاست عوض شده و یا اقتضا کرد، و ناگزیر پرده ها بالا می رود، و چهره منحوس نقشه های مرموز و استعماری زیر پرده ها خود به خود آشکار می گردد.

عامل اصلی به وجود آمدن فرقه بابی و بهائی، روسیه تزار بود، گردانندگان این دو فرقه رابطه کامل ولی کاملا محرمانه، مخفی و دقیق با مقامات روسیه تزار داشتند، پس از انقراض دولت تزار در روسیه، روشن شد که یکی از کارکنان مرموز روسی که بعدا به مقام سفارت رسید، به نام «کینیاز دالگورکی» به طور مستقیم با میرزا علی محمد باب تماس داشت.

وی خاطرات خود را در مجله شرق ارگان کمیسر خارجی شوروی اوت ۱۹۱۴ و ۱۹۲۵ تحت عنوان «یک نفر سیاسی روحانی» منتشر کرد، و در آن مطالبی نوشت، که پرده ها را بالا می زند، خاطرات دالگورکی و اعترافات او چندین بار در جزوه مخصوصی به فارسی چاپ شده و در دسترس همگان است، ما در اینجا به طور فشرده به چند مطلب اصلی آن کتاب که خودش به آن ها اقرار کرده می پردازیم:

کینیاز دالگورکی از روسیه به ایران اعزام شد، به طور ناشناس برای اولین بار در لباس روحانیت در آمد مدتی در حوزه های علمیه سیر کرد و در این زمینه اطلاعات کافی به دست آورد، و چون می دانست که نامش یک نام روسی و غیر مذهبی است، و نظر مردم و حس کنجکاوی آنها را درباره وی جلب می کند، خود را به عنوان شیخ علی لنکرانی (۱- لنکران یکی از استان های سابق شوروی است) معرفی کرد،

او پس از مدتی به عراق رفت، در عراق، در میان آن همه علما و دانشمندان، حوزه درس سید کاظم رشتی او را جلب کرد.

او چنین وانمود کرد که علاقه فراوانی به مبانی درس شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی دارد، از این رو از افراد مورد توجه در میان شاگردان سید کاظم به حساب آمد.

کوتاه سخن این که: او در میان شاگردان سید کاظم، که در بافندگی های به اصطلاح عرفانی و صوفیانه فرو رفته بودند و هر یک در سر داعیه ای می پروراندند، برای اجرای مأموریت خود «میرزا علی محمد» را از نظر قیافه و روحیه و افکار از همه مساعد تر دید، و چنین او را یافت که به آسانی به دام استعمار خواهد افتاد.

حتما به سابقه میرزا علی محمد در بوشهر نیز آگاه شده بود که او در فصل تابستان در گرمای بوشهر پشت بام می رفته و در برابر تابش آفتاب مدت ها می نشست و او را وادکاری می خوانده و دیگر مغز و فکر درستی ندارد...!

از آن پس شیخ علی لنکرانی (همان کینیازدالگورکی روسی) خود را شیفته میرزا علی محمد قلمداد کرد و در برابر او نهایت خضوع را می نمود و با کمال اشتیاق گاه و بیگاه به حضورش می شتافت و میرزا علی محمد را به دست می انداخت و این جمله را به او می گفت:

«تو باب علوم خدا هستی، تو باب امام زمانی، من و همه باید تو را باب بدانیم، تو قطعا با امام زمان رابطه داری... ما باید خاک پای تو را توتیای چشمان کنیم، واقعا لایق مقام باییت هستی!!...»

میرزا علی محمد که این گونه داعیه را بر سر داشت و از طرفی سید کاظم رشتی را مبشر خود می دانست، خیلی زود فریب این الفاظ را خورد و سرانجام کارش به جایی رسید که نه تنها ادعای باییت کرد بلکه ادعای قائمیت و پیامبری و حتی خدایی کرد، چنان که در فصل بعد خاطر نشان می شود.

آری روسیه تزاری توسط کینیازدالگورکی به نقشه شوم استعماری خود نایل آمد، او پشت پرده از پرده دل می خندید که می شنید؛ عده ای اطراف باب را گرفته و اختلاف و غوغا در شهرهای بزرگ ایران، چون شیراز، اصفهان، تهران، مشهد... به وجود آمده و کشت و کشتار پدیدار شده و حتی ناصرالدین شاه مورد ترور بایبان شده و فکر دستگاه ایران به این امور مصروف گشته است... (۱- شرح مفصل جریان دالگورکی را، در جزوه اعترافات کینیازدالگورکی، و «پرنس دالگورکی» تألیف مرتضی - آ» مطالعه کنید).

از جمله گفتار دالگورکی این که می گوید:

«به حدی نفوذ ما در دربار ایران زیاد شد که هر چه می خواستیم می کردیم و به حدی من خودمانی شده بودم که در هر محفل و محضر مرا دعوت می کردند، من هم واقعا مثل آخوندهای صاحب نفوذ در امور دخالت می کردم!»

دالگورکی تا آنجا نفوذ داشته که در جریان آوردن باب از اصفهان به تهران، مانع ورود او به تهران شد، بلکه باعث شد که از همان نزدیکی تهران (کلین) باب را به طرف آذربایجان ببرند. (۲- در اینجا تذکر این نکته لازم است و آن این که: اگر فرضاً نوشته دالگورکی و داستانش به طور کلی عاری از حقیقت باشد، و بهائیان آن را دروغ پندارند، مدارک بی شماری که از کتب خود آنها در دست است که نمونه هایی از آن در این کتاب ارائه داده شده برای مقصود کافی است.

ولی مدارکی از کتب بهائیان در دست است که وجود کمک های بی دریغ شخصی به نام دالگورکی را تأیید می کند، از جمله: شوقی ربانی (جانشین عباس افندی) در کتاب قرن بدیع صفحه ۸۳ گوید: «از یک طرف وساطت و دخالت: پرنس دالگورکی» سفیر روس در ایران که به جمیع وسایل حضرت بهاء الله بکوشید و در اثبات بی گناهی آن مظلوم آفاق سعی مشکور مبذول داشت.»

۳- حمایت بی دریغ منوچهر خان روسی از باب

در فصل دوم، شرح حال علی محمد باب را هنگامی که به اصفهان آمد و مورد استقبال گرم منوچهر خان گرجی معروف به معتمدالدوله حاکم اصفهان واقع شد، خاطر نشان کردیم.

منوچهر خان که اصلا اهل تفلیس و از اهالی روسیه بود و در یک خانواده مسیحی به دنیا آمده بود، در دوره سلطنت فتحعلی شاه در دربار ایران راه یافت، و در سال ۱۲۴۲ هجری به نصب ایشک آغاسی و لقب معتمدالدوله مفتخر شد، وی در دوره محمد شاه در پست های حساسی در فارس و اصفهان و کرمانشاه و... مشغول خدمت بود، تا سرانجام حاکم و استاندار اصفهان گردید.

علی محمد باب در خفا با این شخص ارتباط داشت، و با این که منوچهر خان او را ندیده بود عاشق جمالش شده بود، حالا این عشق و ارتباط از کجا سرچشمه گرفته؟ این سؤالی است که جوابش در زیر سرپوش استعمار قرار گرفته است، با توجه به زادگاه اصلی آقای منوچهر خان که روسیه تزاری بود، جواب روشن است، در فصل دوم حمایت بی دریغ این شخص را از میرزا علی محمد باب ذکر کردیم. دیگر در این جا تکرار نمی کنیم.

نییل زرنندی در تلخیص تاریخ خود صفحه ۱۹۳ می نویسد: «معتمدالدوله چنان تحت تأثیر استماع آیات علی محمد باب واقع شد که در محضر باب با صدای بلند گفت: من تا کنون دیانت اسلام را قلبا

معتقد نبودم و اقرار جازم به صحت اسلام نداشتم ، بیانات این جوان مرا قلبا به تصدیق اسلام واداشت
الحمد لله به این موهبت رسیدم .»

از جمله « من تاکنون دیانت اسلام را قلبا معتقد نبودم .» می توان به دست آورد که او از نظر عقیده در
چه وضعی بوده است .»

رضا قلی خان مؤلف روضه الصفا که مدتها با معتمدالدوله محشور بوده می نویسد :« سواران معتمد
الدوله ، به طلب باب آمده و او را از شیراز به اصفهان بردند ، معتمد الدوله با او مدارا می کرد و به او گمان
ها داشت و پنهانی او را حرمت می کرد .» (۱- روضه الصفا ، ج ۱۰ ، ص ۳۱۱).

دالگورکی می گوید :« باری هر یک از وزراء و امرای دولتی که مناسبات آنها با ما خوب بود ، صاحب
شغل خوب می شدند ، حکومت فارس را که بافیروز میرزا بود به منوچهرخان معتمد الدوله واگذار
کرد و پیشکاری فارس با او شد . . . و الله وردی بیگ گرجی که محرم من بود ، مهرداد همایونی گردید .»
« همین که به من اطلاع رسید که باب وارد اصفهان شده یک نامه دوستانه به معتمد الدوله حکمران
اصفهان نوشتم و سفارش سید را نمودم که او از دوستان من و دارای کرامت است از او نگهداری کنید .»
سپس می نویسد :« الحق معتمد الدوله چندی از علی محمد باب خوب نگهداری کرد .»

معتمد الدوله ، در اصفهان ، از باب ، بسیار عالی پذیرائی کرد و همه رقم امکانات را تحت اختیارش
گذاشت ، ولی در ربیع الاول سال ۱۲۶۲ بود که معتمدالدوله از دنیا رفت ، مرگ او برای علی محمد باب
، عزای بزرگی بود ، کینیازد الگورکی در این باره می نویسد :

« از بدبختی سید (باب) این که معتمدالدوله مرحوم شد ، سید بیچاره را گرفتند و به تهران روانه کردند
، من هم به وسیله میرزا حسینعلی و میرزا یحیی (کسانی که بعدا ادعای جانشینی او را کردند) و چند نفر
دیگر در تهران هو و جنجال به راه انداختیم که « صاحب الامر » را گرفته اند ، زیرا دولت او را روانه
رابط کریم نموده واز آن جا به طرف قزوین ویکسره به تبریز واز آنجا به ماکو بردند ، ولی دوستان من
آنچه ممکن بود تلاش کردند و جنجال به راه انداختند .»

اینک این سؤال مطرح می شود که چرا علی محمد باب را به ماکو (سرحد روسیه) تبعید کردند؟! چه
دست های مرموزی دست اندرکار بود که او را به آنجا (که در دست رس روس بود) روانه سازد؟! . . .
و سپس به چهریق؟!

۴- دست مرموز استعمار انگلیس

از آنجا که ایجاد اختلاف و آشوب بین مسلمانان به نفع استعمار است ، خواه استعمار روس باشد یا انگلیس ویا فرانسه و آمریکا و ... بعضی نوشته اند در جریان « باب » انگلیس نیزعلی محمد باب و پیروانش را در راه مقاصد شومشان کمک و تقویت می کرد .

علی اصغر شمیم در کتاب ایران در دوره سلطنت قاجار در صفحه ۱۰۹ می نویسد : « پس از آنکه باب به بوشهر برگشت عمال زیرک حکومت « هند انگلیس » باب را درایران وسیله سیاسی خود قرار دادند و تا می توانستند مردم ساده لوح را به پیروی از باب فرا می خواندند .»

و در صفحه ۱۱۰ می نویسد : « هواداران باب با پول های گزافی که از طرف عمال کمپانی هند در اختیار آنان گذاشته شده بود ، معتمد الدوله حکمران اصفهان را به استخلاص باب واداشتند .»

بعدا خواهیم گفت که در زمان عباس افندی چگونه انگلیس به پرورش حزب (بهایی) همت گماشت و تا چه حد آنها را کمک کرد ! نقش آمریکا نیز برای تأیید و تقویت بهائیان و سامان دادن وضع آنها ، بسیار چشمگیر و وسیع است که خاطر نشان می شود .

۵- عکس برداری کنسول روس از جسد باب

سرانجام امیر کبیر ، صدر اعظم (نخست وزیر ناصرالدین شاه) که مردی بیدار وشجاع واستعمار شکن بود ، و از همه جا اطلاع داشت ، ناصرالدین شاه را واداشت تا باب یعنی این ریشه فساد را نابود سازد ، وسرانجام چنان که گفتیم باب را در تبریزبا محمد علی زنوری اعدام کردند .

اما استعمار به تلاش خود ادامه داد ، وبرای آن که اسلحه برنده و تیزی به دست هواخواهان باب بدهد و آنها را برای آشوب ، تحریک نماید ، قنسول روس را با عکاس چیره دستی فرستاد تا از جسد به ظاهر تأثرانگیز و مهیج (البته به نظر بایان) علی محمد باب و دستیارش محمد علی زنوری که در کنار خندق پس از اعدام افتاده بود ، عکس برداشتند ، چنان که عباس افندی در مقاله سیاح ، صفحه ۶۳ می نویسد : « روز ثانی قنسول روس با نقاش حاضر شد و نقش آن دو جسد را به وضعی که در خندق افتاده بود ، برداشت .»

و نبیل زرندی در کتاب تلخیص تاریخ نبیل در صفحه ۵۴۹ به این مطلب تصریح نموده است !

در اینجا این سؤال مطرح می شود که عکس برداری از جسد باب ، آن هم از ناحیه مأموران دولت خارجی برای چه بود ؟ جز این که این مطلب نشان می دهد که استعمار روس با این کار می خواست نغمه استعماری را ساز کند

مدرک زنده دیگر در مورد ارتباط روس با بایان ، این که روس تماس های مرموز با سید حسین یزدی منشی مخصوص باب داشته است ، سید حسین کسی است که وقتی او را با باب به طرف اعدام روانه می کردند ، از باب بیزاری جست و حتی آب دهان به روی باب انداخت ، و در نتیجه آزاد شد و بعدا به حزب بهائی پیوست ، یکی از دلایل روابط مرموز این شخص با سفارت روسیه نوشته میرزا جانی در کتاب نقطه الکاف صفحه ۲۶۷ است . وی می نویسد :

« ایلچی (۱- ایلچی : سفیر) دولت تزاری روسیه مخصوصا برای ملاقات سید حسین به تبریز آمد و با او ملاقات های متعدد کرده است » (۲- شرح بیشتر این ماجرا را در کتاب مزدوران استعمار ، ص ۱۳۴ - ۱۶۳ بخوانید .)

۶- حسینعلی بهاء در دامن استعمار روسیه تزار

قبلا جریان ترور ناصرالدین شاه توسط عده ای از پیروان باب (پس از اعدام باب) در روز ۲۰ شوال ۱۲۶۸ ه ق را خاطر نشان ساختیم . (۳- ذیل شرح حال میرزا یحیی صبح ازل .) پس از این ماجرا وقتی که به دستور ناصرالدین شاه ، مأمورین به تعقیب پیروان باب پرداختند ، در این بحران حسینعلی بهاء (بنیانگذار فرقه بهائیت) به سفارت پناهنده شد و رسماً سفارت روسیه تزار از او حمایت کرد .

نبیل زرنندی در تاریخ خود (از صفحه ۶۲۹ تا ۶۳۲) پس از ذکر ماجرا ترور ، می نویسد : « حضرت بهاء الله روز دیگر سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند ، در بین راه به سفارت روس که در زرگنده بود رسیدند ، میرزا مجید منشی سفارت روس از آن حضرت مهمان نوازی کرد و پذیرایی نمود . . . سفیر روس قول داد که در حفظ حضرت بهاء الله (حسینعلی) سعی بلیغ مبذول دارد .»

و در صفحه ۶۵۰ می نویسد : « قنسول روس که از دور و نزدیک مراقب احوال بود و از گرفتاری حضرت بهاء الله خبر داشت ، پیغامی شدید به صدر اعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده قنسول روس و حکومت و حکومت ایران تحقیق کامل درباره حضرت بهاء الله به عمل آید . قنسول و نماینده حکومت اقرار او را نوشت ، به میرزا آقاخان خبر دادند ، در نتیجه حضرت بهاء الله از حبس خلاص شد .» در صفحه ۶۵۷ می نویسد : « حکومت ایران بعد از مشورت ، به حضرت بهاء الله امر کرد که تا یک ماه دیگر ایران را ترک نمایند و به بغداد سفر کنند ، قنسول روس چون این خبر را شنید ، از حضرت بهاء الله تقاضا کرد که به روسیه بروند و دولت روس از آن حضرت پذیرایی خواهد نمود ، حضرت بهاء الله قبول نمودند و رفتن به عراق را ترجیح دادند !» .

به راستی چرا پس از جریان ترور نافر جام ناصرالدین شاه ، عدوه زیادی از پیروان باب دستگیر شده و کشته می شوند ، ولی حسینعلی بهاء و برادرش صبح ازل که در رأس آنها بودند زنده می مانند؟ دالگورکی پرده را بالا می زند و می گوید: « من چند نفر محرم خود را تربیت جاسوسی می نمودم و هیچ کدام لیاقت میرزا حسین علی (بهاء الله) و برادرش (صبح ازل) را نداشتند .»

باز در صفحه ۳۷ تا ۴۱ یادداشتهای دالگورکی به نام اعترافات با مقدمه خالصی را بخوانید تائید بیشتر به مقام حسینعلی این جاسوس سینه چاک روسی پی ببرید . .

مدارک روشن وبی شمار از کتب بهائیان در دست است که رابطه مستقیم دولت روس را توسط سفارتش در ایران تصریح می کند . (۱- در این باره به کتاب محاکمه و بررسی باب و بهاء ، ج ۱ ، ص ۲۲۸ تا ۲۳۳ ، وج ۲ ، صفحه ۱۰ و ۱۱ ، مراجعه شود .)

در اینجا به ارائه یک مدرک دیگر نیز می پردازیم .

عزیزالله سلیمانی در کتاب مصابیح هدایت (که در سنه ۱۳۲۶ شمسی در تهران به تصویب لجنه ملی و با اجازه محفل روحانی بهائیان ایران چاپ شده) در جلد دوم صفحه ۲۳۲ نامه میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که به میرزا اسد الله خان ارسال داشته ، چنین نقل می کند : « و عدالتی که از دولت قویه بهیه روسیه اطال الله ذیلها من المغرب الی المشرق ، و من الشمال الی الجنوب در این محاکمه ظاهر شد ، شایسته ثبت در تواریخ و سزاوار مذاکره در انجمن دوستان در جمیع دیار و بلدان است . . . و جمیع دوستان به دعای دوام عمر دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلیحضرت امپراطور اعظم السکندریه سوم (روسیه تزار) و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند .» (۱- بار دیگر متن نامه گلپایگانی ، این وطن فروش سینه چاک را بخوانید تا بیشتر به مزدوری او از استعمار ، و نقش استعمار در پایه گذاری و تقویت بهائیت پی ببرید !!

۷- مدارک دیگر در مورد رابطه حسینعلی و . . . با روسیه تزار

حسینعلی بهاء این دست نشاندۀ زیرک و جاسوس پیغمبر نمای روسیه تزار در کتاب مبین صفحه ۷۶ سطر ۸ می گوید :

« یا ملک الروس . . . قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی السجن تحت السلاسل و الاغلال ، بذلک کتب الله لک مقاما لم یحط به علم احد الا هو ایاک أن تبدل هذا المقام العظیم ؛ ای پادشاه روس ! یکی از سفرای تو هنگامی که در زندان و در زیر زنجیرها بودم ، مرا یاری کرد . به خاطر این عمل خداوند برای

تو مقامی عطا کرده است که از علم و احاطه مردم بیرون است ، مبادا که این مقام بزرگ را تبدیل نمایی .»

مطلب دیگر این که : وقتی که قرار شد حسینعلی رابه عراق تبعید کنند ، همه می نویسند : مأمورین روسی همراه مأمورین ایرانی او را تحت الحفظ به عراق بردند ، خود حسینعلی در کتاب لوح ابن الذئب در صفحه ۱۶ می گوید : « و چون مظلوم از سجن خارج ، حسب الامر حضرت پادشاه حرسه الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران و دولت بهیه روس به عراق عرب توجه نمودیم و بعد از ورود به اعانت الهی و فضل و رحمت ربانی آیات به مثل غیث حاصل نازل و به اطراف ارسال شد . . . » و در اشراقات صفحه ۱۵۵ می نویسد »

« خرجنا ومعنا فرسان من جانب الدوله العلیه الا یرانیه و دوله الروس الی أن وردنا العراق بالعزه و الاقتدار ؛

همراه عده ای از سواران ایرانی و روسی از ایران به سوی عراق با کمال عزت و شوکت وارد شدیم .» اگر زیر کاسه نیم کاسه نبود ، این همه احترام و حمایت از یک وطن فروش برای چیست ، تا آن جا که خائنی را با عزت و شکوه وارد عراق سازند ، حقیقت این است که حسینعلی از تبعه روس بود ، در این صورت ، لابد قانون کا پیتولاسون سلامتی او را حفظ کرد ! آیا این امور دلیل آن نیست که استعمار می خواست او را به بغداد و شهرهای عراق راست کند ، و سرانجام پس از ایجاد اختلاف بین مسلمانان توسط او ، استفاده نماید !؟

نقش روسیه تزار در حفظ پیروان باب

علاوه بر مدارک فوق ، باز از مدارک روشن و متعدد دیگر از کتب بهائیان استفاده می شود که سفارت روس و مأموران روسی تا سر حد امکان در حفظ و حراست پیروان باب می کوشیدند ، در اینجا به این چند نمونه توجه کنید :

۱- آواره در کتاب کواکب الدریه (صفحه ۲۸۴) می گوید : « وقتی که ایشان (حسینعلی بهاء) در « درجز » از قرای مازندران تشریف داشته و در آنجا مستخدمین و سرحداران دولت روس ارادتی شایان به حضرتش یافته ، اراده کرده اند که آن حضرت را از دست مأموران ایرانی گرفته و در اختیار آنها قرار داده به روسیه ببرند ولی آن حضرت قبول نکرده (۱- بهائیان می گویند : میرزا حسینعلی رفتن به روس را نپذیرفت ، پس مزدور آنها نبود ، به آنها می گوئیم : اگر میرزا برای آنها کار نمی کرد و مزدور

آنها نبود ، چرا مأمورین روسی در داخل کشور بیگانه (ایران) این قدر از او حمایت می کردند؟! و بعد خبر وفات محمد شاه رسید و «در یابیگی روس» اظهار سرور! کرده و سبب نجات بهاء الله شد .
 ۲- هنگام بلوای ضد بهائیان اصفهان در سال ۱۳۲۱ قمری ، قنصل روس به همه بهائیان اصفهان پناه داد و از آنان رفع مزاحمت کرد ...

۳- میرزا جانی در نقطه الکاف ، صفحه ۲۳۳ می نویسد :

« شنیدم از جمله تقصیراتی که پادشاه روس بر امیر (امیر زنجان) گرفته و سبب عزل او شد یکی همین قتل این سلسله مظلوم است خلاصه بعد از آن ایلچی روس و ایلچی روم به دیدن جناب حجت آمدند ... » .

۴- از جمله قضایای عجیب : آمدن مؤمن هندی است از هند به عزم سیاحت با لباس زهد و ورع و رسیدن او به چهریق و غش کردن او از دیدن سید باب و نعره زدن او به « هذا ربی » (این خدای من است) و سپس حرکت او به سوی روم . (۱- رجوع شود به نقطه الکاف ، ص ۲۱۲ ، و در آخر قصه (ص ۲۱۴) شعر بسیار مناسبی از حافظ را در اینجا می آورد :

در پس پرده طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم !

۵- عزیز الله سلیمانی در جلد اول مصابیح هدایت ، صفحه ۱۸۱ ، می نویسد : « علاء الدین حاکم زنجان به ورقاء (یکی از سران بهائیت) می گوید : فردا میرزا حسین (زنجانی که با ورقاء رفیق شده بود) را دم توپ می گذارم و تو را با پسرت به تهران می فرستم ، حضرت ورقاء محرمانه فرموده بود که میرزا حسین زنجانی به اطلاع کنسول (روس) و به امر ناصرالدین شاه از عشق آباد آمده و دامادشان هم مترجم روس است ، این مطلب را پی می کند و از برای سر کار خوش واقع نخواهد شد ، به نظر چنین می آید که او را هم با ما به تهران بفرست .

۶- میرزا حسن نوری برادر حسینعلی بهاء و صبح ازل ، منشی سفارت روس بود !

۷- عباس افندی در مقاله سیلح می نویسد : « بهاء و عائله اش را دولت روس به بغداد فرستادند . »

۸- در جنگ جهانی از عبدالبهاء (عباس افندی) پرسیدند : در این جنگ کدام دولت فاتح است ؟ در جواب گفت : امپراطور روس ، زیرا جمال مبارک (حسینعلی) در کتاب مبین در خطاب به او فرمودند :
 « یا ملک الروس اسمع نداء الله الملك المهیمن القدوس ! »

و در مواقع کثیره فرموده اند : « چون امپراطور روس بر نصرت امر قیان کرد ، مظفر و منصور است . »
 (۲- به نقل از کتاب انگلیس سر عبدالبهاء ، صفحه ۵۷ .)

۹- میرزا حیدر علی اصفهانی (از فضلالی بهائیه) در کتاب بهجت الصدور صفحه ۱۲۸ می گوید : « والقائم بامر الله (حسینعلی بهاء) را گرفتند و حبس کردند و به قدر یک کرور (۱- کرور عبارت از نیم میلیون است) و اموال و املاک عمارتش را بردند و غارت نمودند ، و در ظاهر چون دولت بهیه حمایت آن قائم به امر الله که ملقب به بهاء الله است نمود ، نتوانستند او را شهید نمایند به دارالسلام بغداد نفی (تبعید) نمودند .»

۱۰- روسیه تزار زمین های مشرق الاذکار و عشق آباد (۲- آواره در اکواکب الدریه (فارسی) صفحه ۴۹۰ می نویسد : « عشق آباد (واقع در ترکمنستان فعلی که قبلا جزء روسیه تزار ، و شوروی بود) از شهرهای جدید و ابنیه بدیعه است ، به امر دول بهیه روسیه در این قرن بنا شده ... سنه ۱۲۹۸ هجری تمام حدود عشق آباد به حیطة تصرف روس ها در آمد .») را تحت اختیار بهائیان می گذارد ، آنها گروه گروه به آنجا می روند ، و دولت تزار از هر گونه مساعدت در حق آنها دریغ نمی کند ، تا آن که ماجرای کشته شدن یکی از بهائیان به نام حاج محمد رضا در عشق آباد سر و صدایی بلند می کند ، سرانجام پس از حکومت نظامی و بگیر و به بند مسلمان ها ، شایع می شود که به حکم امپراطور نیکلای (روس) در عشق آباد دادگاه نظامی تشکیل می شود ، و دونفر قاضی که از پطر سبورک برای محاکمه حرکت کرده اند و پس از تشکیل این محاکمه ، دو نفر مسلمان به عنوان متهم به قتل ، محکوم به اعدام می گردند ...

آواره (بهایی مسلمان شده) در الکواکب الدریه ، صفحه ۵۵ (ج ۲) می نویسد : « بعد از شهادت حاج محمد رضا و محاکماتی که به عمل آمد ، دولت روس بهائیان را به رسمیت شناخت ... از آن به بعد بهائیان دم به دم و قدم به قدم رو به سر منزل ترقی ره فرسا شدند ، تا آن که پس از قلیل مدتی مدرسه رسمی در همان زمین اعظم (عشق آباد) افتتاح یافت .»

ساختمان « مشرق الاذکار » بهائیان در عشق آباد که در سال ۱۳۲۱ هجری قمری ساخته شده و مخارج هنگفتی صرف آن نموده اند ، نیز شاهد دیگری از ارتباط آنها با دولت های بیگانه مخصوصا با روسیه تزاری است .

این ها و ده ها مدارک دیگر همه سند زنده این ارتباط است ، حال اگر کسی نوشته کینیاز دالگورکی را به کلی دروغ بداند ، آیا این همه مدارک از کتب خود بهائیان برای استعماری بودن آنها کافی نیست !!؟ (۳- تفصیل این ماجرا را در کتاب های : محاکمه و بررسی باب و بهاء ، ج ۱ ، ص ۲۲۸ تا ۲۳۲ ، ص ۱۰ ، و جمال ابهی ، ص ۱۵۹-۱۶۲ ، مطالعه کنید .)

در اینجا به گفتار « لرد گرز» سیاست مدار مشهور انگلیس در کتاب « ایران و مسأله ایران » نیز توجه کنید او می گوید: « صبح ازل (یحیی) وقتی که در قبرس سکنی داشت مقرری خاصی از حکومت انگلستان دریافت می نمود ، و درعین حال روس ها هم از او حمایت می کردند . . . و به تدریج که بهائیان دست و پایی در بعضی از نقاط جهان باز کردند ، بعدا به جانب آمریکائیان روی آوردند و با گسترش دامنه بهائیت در آمریکا ، در این سرزمین به فعالیت پرداخته و از انگلیس ها روی برتافتند .»

۸- روابط عباس افندی ، عبدالبهاء با بیگانگان

علاقه به دین و وطن، و تعصب ملی و مذهبی یکی از اموری است که مانع هر گونه نفوذ خارجی و راه یافتن سلسله بیگانگان است، برای این که استعمار بتواند در کشوری رخنه کند، باید این علاقه و تعصب ملی و دینی را از بین ببرد، اینجا است که با توجه به بعضی از دستوره‌های عبدالبهاء (عباس افندی) در می یابیم که او چگونه زیر ماسک دستور دینی و مذهبی، می خواهد این علاقه را از بین ببرد، تا راه را برای نفوذ استعمار هموار سازد.

از تعلیمات عبدالبهاء در کتابهایش (مانند خطابات، مقاله سیاح، مفاوضات و نامه هایش) این است که: «در سیاست دخالت نکنید، تعصبات سیاسی و ترابی (تعصب ملیت و آب و خاک) را ترک کنید (۱- تا آن جا که عبدالبهاء جمله «لیس الفخر لمن یحب الوطن» را از ارکان مرام خود دانسته است.) تعصبات مذهبی نداشته باشید.» (۲- خطابات عبدالبهاء ص ۲۱۶)

نیز می گوید:

« اگر یک نفر بهایی از بهائیت دست کشید (مثلا از نیرنگ های پشت پرده آگاه شده و مسلمان شد) احدی از بهائیان حق رفت و آمد و ارتباط با او را ندارد و . . .» که هر کدام استعماری بودن دستوره‌های او را فاش می سازد.

مدارکی در دست است که عبدالبهاء نیز مانند پدرش تا قبل از انقلاب روسیه و انقراض روسیه تزار با آنها ارتباط داشته است.

از جمله: موسیو. ب. نیکیتین، قنصل سابق روس در ایران در کتاب «ایران که من شناخته ام» (که توسط فره وشی ترجمه و در سال ۱۳۲۹ به وسیله کانون معرفت چاپ شده) در صفحه ۱۶۵، در ضمن ارتباط خود با بهائیان می نویسد:

«در خاطر هست که یکی از مبلغین بهائی در موقعی که به «عکا» می رفت، موقع ورود به رشت از من ملاقاتی کرد و چند ماه بعد، از ناحیه عبدالبهاء (عباس افندی) برای من نامه ای آورد، پس از تمجیدهای

فراوان از من، در این نامه مرا پناه دهنده محرومان خطاب کرده بود، از خواندن این نامه نوشته های دیگر آنها اطلاع یافتم که آنها همواره برضد هر نوع تعصب ملی و مذهبی مبارزه می کنند!»

—عبدالبهاء در دامن انگلیس

انقلاب کمونیستی در روسیه فرا رسید و حکومت تزار برچیده شد، سرگرمی کمونیست ها در کارهای داخلی وعدم ارتباط آنها با این گونه کارها، موجب قطع رابطه بهائیان با روس گردید، ولی آنها از سرسپردگی و ارتباط با بیگانه دست برداشتند، این بار با استعمار انگلیس دست دادند، وعباس افندی به عنوان یک جاسوس ماهر به نفع انگلیس برای تضعیف دولت نیرومند اسلامی عثمانی وارد گود گردید. در جنگ بین الملل دوم سال ۱۹۱۸ میلادی، انگلستان برای عقب راندن دولت عثمانی، حملات وحشیانه کرد و به کشورهای عربی قول می داد که پس از پیروزی بر عثمانی، کشورهای عربی را به رسمیت بشناسد، ولی بعد از پیروزی همه وعده هایش دروغ گردید.

سرانجام نیروهای انگلیس شهر « عکا » را (که تبعیدگاه عده ای از بهائیان از جمله حسینعلی و عبدالبها) بود فتح کرد و آنجا را از دست دولت عثمانی بیرون آورد ، فرمانده انگلیس (ژنرال آلامبی) وقتی که وارد حیفا و عکا (۱- دو شهر کنونی اسرائیل) شد، نخستین بار با عباس افندی ملاقات کرد و در این ملاقات که با عکس برداری ها و تفصیلاتی همراه بود ، مدال « سر » (نایت هود) نشان انگلیس را به عبدالبهاء عطا کرد .

شوقی افندی در جلد سوم قرن بدیع ، صفحه ۲۹۹، مشروحا این مطلب را خاطر نشان کرده است . (۱- محاکمه و بررسی ، ج ۳ ، ص ۳۲۲ - آیتی در کشف الحیل (ج ۲ ، ص ۱۷۴) گوید : سبحان الله آدمی که سیاسی نیست چه کار به لقب « سر » و نشان ژرژ انگلستان دارد !؟

اگر بهائیان دست و پا می کنند و می گویند : بیچاره افندی به اعطاء این لقب راضی نبود ولی پس از آن که امپراطور انگلستان شایستگی او را احراز کرده بود ، لطفی در حق او کرد ، او که نمی توانست مأمورین را از در براند ؟

در پاسخ می گوئیم پس آن همه مداحی عباس افندی از انگلستان و امپراطورش برای چیست ؟ که فرازی از گفتارش در مکاتیب ، ج ۳ ص ۳۴۸ آمده است ، آنجا که می گوید :

« اللهم أن سراق العدل قد ضرب اطنابها على هذه الارض هذه السلطنة العادلة و الدولة القاهرة و الباذله ، القوة في راحة الرعيه و سلامه البريه ، اللهم ايد ؛ امبراطور الاعظم جورج الخامس عاهل انگلیز بتو

فیقاتک الرحمانیه و ادم ظلها الظلیل علی هذه الاقلیم الجلیل بعونک وصونک و رحمانیتک انک أنت المقدر المتعالی العزیز الکریم - حیفاً ۱۷ دسمبر ۱۹۱۸ - ع ع «

یعنی : خدایا! خیمه های عدل و داد ، طنابهای خود را در شرق و غرب این زمین مقدس (فلسطین) محکم واستوار ساخته است ، شکر و حمد می کنم تو را به جهت رسیدن این سلطنت دادگر و عادل و دولت مقتدر (انگلستان) ونیرومندی که نیروی خود را در رفاه وآسایش مردم و امنیت زمین مبذول داشته است ، بار خدایا پادشاهان انگلستان ژرژ پنجم را با توفیقات رحمانیه خود تأیید فرما و همواره سایه او را بر این کشور مستدام بدار ، تورت قسم به یاری و صیانت و رحمانیتت ، چه آن که تو خدای توانا و والا وارجمند و بزرگوار هستی - حیفاً ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸ - ع ع « (۲- شرح بیشتر در این باره را در کتاب جمال ابهی از صفحه ۱۶۴ ، تا ۱۷۱ بخوانید . آری عبدالبهاء در عداد جاسوسان انگلیس ، زمینه را برای سقوط فلسطین به دست انگلیس آماده می کرد ، و این راز برای دولت عثمانی فاش شد و غیابا برای او حکم اعدام صادر نمود ولی قشون انگلیس برحیفا تسلط یافت و دیگر باب عالی عثمانی بر او دسترسی پیدا نکرد (خدای عصر فضا ، صفحه ۳۰).

نتیجه این که بهائیان در غضب فلسطین ، و ایجاد اسرائیل ، دست در دست انگلستان داشتند ، و شریک جرم آن همه ظلم اسرائیل در طول تاریخ جنایت بار او می باشند .

مسافرت های عباس افندی به کشورهای خارج

پس از تسلط انگلیس بر فلسطین ، دیگر عباس افندی پس از سال ها حبس و تحت نظر بودن ، آزاد شد ، با آن همه اختیارات و امکاناتی که تحت اختیارش قرار داده بودند ، به توسعه بساط استعماریش پرداخت ، پا از محیط فلسطین فراتر گذاشته ، برای تبلیغ از مرام بهایی در تاریخ ۱۳۳۰ هجری قمری سفری نسبتاً طولانی به آمریکا نمود و از شهرهای آمریقا دیدن کرد و در آنجا در محافل سخنرانی ها نمود که بهائیان گویند در این مسافرت ها ۷۰ نفر را بهائی کرد ! . در همین جا آغاز رابطه بهائیان با آمریکا شروع می شود .

او در ضمن خطابه ای که در انگلستان ایراد نمود می گوید : « اهالی ایران بسیار مسرورند از این که من آدمم اینجا ، این آمدن من به اینجا سبب الفت میان ایران و انگلیس است . . . »
آیتی در کواکب الدریه (ج ۲ ، ص ۲۱۲) از روزنامه واشنگتن نقل می کند : که در آن نوشته اند :

« عباس افندی مبعوث از جانب خداست ، عباس افندی که چهل سال محبوس بود و اکنون چهار سال است خلاصی یافته یک ثلث از مردم ایران را تابع خود ساخته و مذهب خود را در تمام ممالک مختلفه روی زمین نشر داد .»

نگارنده الکواکب الدریه این نوشته روزنامه آمریکایی را مطابق با واقع دانسته فقط دو ایراد کرده یکی این که ثلث ملت ایران ، اغراق است ، دیگر این که خوب بود آن روزنامه بنویسد اکثر کشورها ، نه همه کشورها !

سرانجام عباس افندی با این ارتباطاتش با بیگانه (که چند نمونه آن را گفتیم) مأموریت استعماری خود را به خوبی اجرا می ساخت تا آن که در سال ۱۳۴۰ ه ق از دنیا رفت . او برای ادامه مزدوری خود از استعمار ، قبل از مرگش (چنان که قبلا یادآوری شد) با این که طبق وصیت پدر می بایست برادرش محمد علی (غصن اکبر) را جانشین خود سازد ، شوقی افندی پسر دخترش را جانشین خود ساخت ، و او را « والی امر و غصن ممتاز و رئیس بیت العدل » معرفی کرد ، این خود رمز دیگری از نغمه استعمار است که فاش می شود ، چه آن که شوقی از شاگردان دانشگاه های آکسفورد و بالیون لندن بود و به قدر کافی تعلیم دیده بود !!

همیاری انگلیس و بهائیان در تشکیل اسرائیل

اسماعیل رائین می نویسد : « پیروزی انگلستان بر سرزمین فلسطین و شکست قوای عثمانی ، نه تنها از اعدام بهائیان جلوگیری کرد ، بلکه چنان که گذشت عباس افندی (جانشین پدرش حسینعلی بهاء) با گرفتن لقب « سر » و نشان « نایت هود » در زمره یاران قوای اشغالی و انگلیس ها درآمد . » (۱ - انشعاب در بهائیت ، ص ۱۲۸)

نیز می نویسد : « در جریان جنگ اول جهانی ، حمایت انگلیس از عباس افندی شدت یافت ، بهائیان بر ضد دولت عثمانی ، در خدمت ارتش انگلیس در سرزمین فلسطین درآمد . » (۲ - بهائیت مولود تصوف ، ص ۱۳۷)

عباس افندی در مورد پیروزی انگلیس بر دولت عثمانی ، وسلطه او بر سرزمین فلسطین و . . . برای سران انگلیس دعا کرد که قبلا ذکر شد و سرآغاز آن چنین بود « اللهم ان سراق . . . » چنین دعا می کند : ارتباط بهائیان و انگلیس ها به جایی رسید که عباس افندی پسر حسینعلی بهاء ، جان ایرانیان را نیز فدای انگلستان کرده در فرازی از سخنرانی هایش در انگلستان ، به سران انگلیس خطاب کرده و گوید :

«خوش آمدید، اهالی ایران بسیار مسرورند از این که من آمدم اینجا و الفت بین ایران و انگلیس است، ارتباط تام حاصل می شود، و نتیجه به درجه ای می رسد که به زودی افراد ایران، جان خود را برای انگلیس فدا می کنند، و همین طور انگلیس، خود را برای ایران فدا می نماید، از اصل ملت ایران و انگلیس یکی بودند، از قبیله آریان، در کنار نهر بودند، به ایران آمدند و ایران را پر کردند، بعد نفوس زیاد شد، از اینجا به قفقاز رفتند، در آنجا زیاد شدند، به اروپا هجرت کردند، این ملت انگلیس و ایران هر دو برادرند، از این رو زبان انگلیسی، الفاظ ایرانی بسیار است.» (۱- خطابات، ج ۱، ص ۲۳)

قبلا خاطر نشان شد که شوقی افندی (نوه و نایب عباس افندی) در سال ۱۳۲۸ هجری شمسی به کلیه مراکز بهائی جهان چنین ابلاغ کرد: «اولین شرط شورای جدید التأسيس بهائیان آن است که با سران حکومت اسرائیل، روابط برقرار سازند.» (۲- انشعاب در بهائیت، ص ۱۴۹)

عباس افندی در دامن استعمار

مرحوم آیتی نیز که خود بیست سال یکی از بازی گران مؤثر نمایش بهائیان بوده، پس از پی بردن به روابط استعماری عباس افندی با بیگانگان از مرام بهائیت بیزاری جسته و مسلمان می شود، و در کتاب کشف الحیل و... پرده ها را بالا می زند، ما برای رعایت اختصار از ذکر آن خودداری کردیم.

شوقی در قسمت سوم قرن بدیع صفحه ۳۲۱ در مورد فوت عباس افندی می گوید: وزیر مستعمرات حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان مستر وینستون چرچیل به مجرد انتشار این خبر (فوت عبدالباها) پیام تلگرافی به مندوب سامی فلسطین «سرهربرت ساموئل» صادر و از معظم له تقاضا نمود مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید.

آری این نیز یک مدرک دیگری است که انگلستان در برابر خدمات گران بهائی عباس افندی، او را فراموش نکرده و این چنین اظهار هم دردی در فوت او می کند. آن هم این گونه که به رییس اسرائیل سفارش می کند که تسلیت او را به جامعه بهائیان برساند!!

نکته دیگر این که: با مطالعه کتاب «بدایع الاثار» که درباره مسافرت های عباس افندی به غرب نوشته شده و دیدن عکس های بسیاری که در لابلای این کتاب از عباس افندی هست، باز شواهد گوناگونی در مورد یگانه پرستی و ارتباط مرموط با استعمار می یابید. این کتاب در سال ۱۳۳۲ هجری قمری در چاپخانه ایلینگنت بمبئی به چاپ رسیده است. نگارنده آن را در کتابخانه آیت الله العظمی نجفی مرعشی در قم مورد مطالعه قرار داده ام.

دست های مرموز اسرائیل و آمریکا برای رونق بازار بهائیان

ملت مسلمان باید کاملا متوجه و بیدار باشند، که دست های استعمار به وجود آورنده و نگهدارنده حزب بابی گری و بهائی گری بودند و هستند. و این دو حزب گاهی در دامن روسیه تزار، گاهی در آغوش انگلیس و آمریکا بودند و کشورهای دیگری نیز با آنها تماس داشتند. (۱- تماس های افراد مختلف بیگانه در زندان ماکو و چهریق با میرزا علی محمد باب، و تماس افرادی این چنین با حسینعلی و عبدالبها در تبعیدگاه ادرنه و... همه دلایل قطعی برای استعماری بودن این حزب است. تا آنجا که آواره در الکواکب الدریه می نویسد: «هنگام تبعید میرزا حسینعلی به عکا سفیر فرانسه می خواست نظر میرزا را با خود همراه ساخته او را از دست بر باید.»

مجموعه خطابه ها و سخنرانی های عبدالبهاء در آمریکا (که پلی کپی آن در دست نگارنده هست) نیز شاهد زنده دیگری از این ارتباطات است. اینک نیز در خدمت استعمار هستند، شواهد و مدارک متعددی در دست است که هم اکنون صهیونیسم بین المللی و یهود عنود به طور عجیبی از بهائیت پشتیبانی می کنند، و شهر عکا قبله بهائیان (که اسرائیل قرار گرفته) مرکز همبستگی و پیوند بهائیت و یهود صهیونیستی است.

به خصوص پیوند آنها در امور اقتصادی قابل انکار نیست، مسلمین در هر کجا هستند باید متوجه این نکته باشند که از نظر اقتصادی، به هیچ وجه و گونه، بهائیان را تقویت نمایند...

تز جدایی دین از سیاست از دستورهای بهائیان

نکته استعمار و مرموز و قابل توجه چنان که قبلا اشاره شد، آن که بهائیان به طور کلی پیروان خود را از سیاست و دخالت در امور سیاسی نهی می کنند، آواره در کتاب الکواکب الدریه صفحه ۹۲ از کتاب الواح عبدالبهاء (عباس افندی) نقل می کند که وی می گوید:

«امر روحانی را مناسبتی با امور سیاسیه نه، و یاران باید در هر مملکتی که ساکنند، مطیع قوانین آن مملکت باشند و به قدر شق شقه ای دخالت در امور سیاست ننمایند.»

ما در اینجا عباس افندی را به استیضاح می طلبیم به او می گوئیم:

اولا: طبق مدارک مسلم، خود را مرام بابی گری زائیده سیاست - البته سیاست باطل - بود، و کسانی که اهل اطلاع هستند و شرح حال عباس همیشه در میان سیاست می لولید، در این صورت لابد با دستور فوق می خواست این وصله را از خود دور نماید و چشم و گوش اغنام الله را ببندد!

ثانیا: اگر سیاست به معنی کلمه صحیح (حفظ و تدبیر نظام اجتماع و فرد بر اساس میزان علم، عقل و هوشیاری) باشد، نباید آیین حقی از آن نهی کند!

ثالثا: آیا جز این است که این دستور، یک دستور مخدر و استعماری است، تا اغنام الله بدون کنجکاو و درک سیاست ها، چشم و گوش بسته، مرام بهائی را بپذیرند.

رابعا: اگر یاران باید مطیع قوانین مملکتی که در آن سکونت می کنند باشند پس چرا باب و بهاء و پیروانشان در ایران و... آشوب به پا کردند و از قوانین مملکت خود سر پیچیدند، تا حدی که تروریست شناخته شدند؟ چرا و چرا؟!!

بطلان تز جدایی دین از سیاست

در اینجا مناسب است اندکی درنگ کنیم، و درباره این تز استعماری جدایی دین از سیاست، که بهائیان آن را از دستورهای دینی خود دانسته و گویند: «پیروان ما باید به قدر شق شقه ای (ذره ای از ذره ای) در امور سیاسی دخالت نکنند.» سخن به میان آوریم، چرا که استعمارگران، این تز را پلی برای اغفال مردم دین دار جهان قرار داده اند، تا در زیر این ماسک آنها را در لاک خود فروبرده، و در بیرون این لاک به منافع شوم خود دست یابند.

ما معتقدیم دین راستی با سیاست صحیح با هم پیوندی ناگسستنی دارد و مکمل یکدیگر در پیدایش جامعه ایده آل الهی است. دین منهای سیاست؛ هم چون درخت بی آب است، و سیاست بدون دین همانند آب بی درخت می باشد.

استعمارگران همیشه به این نتیجه رسیده اند که بزرگترین دشمن آن ها، دین و آیین الهی است، لذا همواره می کوشند تا دین را از ماهیت خود تهی کنند، چنان که آیین مسیحیت را چنین کردند، و یا دین را در انزوا و در گوشه معابد، زندانی نمایند، و نگذارند وارد جامعه و عرصه سیاست گردد. به همین دلیل نظریه جدایی دین و سیاست را در همه جا مطرح کردند، و آن را به عنوان قانونی تلقی نمودند، به طوری که مردم غرب و غرب زده چنین نظریه ای را - که کاملا سیاستی حساب شده و استعماری است - باور نمودند.

با اوج گیری انقلاب اسلامی و پیروزی آن در ایران، این نظریه با گسترش وسیعی از طرف استکبار جهانی و اذنان آن در همه جا و در داخل کشور، خودنمایی کرد، لیبرال ها و ملی گراها در این راستا گوی سبقت را ربودند و با ترندها و دست آویزهای گسترده، به جنگ با ولایت فقیه برخاستند، چرا که ولایت فقیه پرچم نیرومند حکومت دینی است و محل القاس دین و سیاست.

بنابراین، همه باید به این هشدار توجه کنند که جدایی دین و سیاست، برای ضربه زدن به پیکر مقدس حکومت و حاکمیت دینی در این راستا است. از این رو، باید با حمایت فکری و عملی از اصل بالنده و افتخار آفرین ولایت فقیه، به عنوان نیابت عام از امام قائم (عج) در برابر این نظریه واهی و شعار کور به مقابله پرداخته و نگذاشت دین اسلام نیز هم چون آیین مسیحیت در انزوا و گوشه کلیسا قرار گیرد.

خوشبختانه بر اثر درایت و هوشمندی امام خمینی رحمه الله و یاران و پیروانش، آن توطئه ها نقش بر آب شد، و تفکر تأسیس حکومت اسلامی در بسیاری از کشورهای اسلامی قاره آسیا و آفریقا، به عنوان یک تفکر زنده و نجات بخش درآمد، هر چند غربی ها و غرب زدگان در برابر آن به شدت مقاومت می کنند، و در این راه از هیچ کاری، از جمله انواع تهمت ها، برچسب ها، دروغ ها و تبلیغات مغرضانه و القای شبهه ها، فروگذار نیستند.

استعمارگران غرب، در رأس آن ها استعمار پیرانگلیس برای رواج فرهنگ غرب و جداسازی دین از سیاست تحت عنوان «سکولاریسم» و لائیک و حکومت منهای دین سه عنصر فرومایه را هم زمان مأمور دین زدایی در کشور ایران، ترکیه و افغانستان نمودند، این سه عنصر عبارت بودند از: ۱- رضاخان در ایران؛ ۲- امان الله خان در افغانستان؛ ۳- کمال آتاتورک در ترکیه، این سه نفر با پشتیبانی استعمارگران هر کدام ضربه شدید بر اسلام و جامعه اسلامی وارد کردند، کمال آتاتورک، در ترکیه بنیان گذار حکومت لائیک شد که هنوز این توطئه در ترکیه به شدت ادامه دارد. امان الله خان دیکتاتور افغانستان برای حاکمیت لائیک در این کشور، دست به کار شد، ولی در برابر مقاومت مسلمانان، کلوخش به سنگ خورد و چندان توفیقی نیافت. رضاخان در ایران با دیکتاتوری و کشت و کشتار و ترندهای دیگر برای براندازی دین، تلاش های مذبحخانه کرد، و گستاخی را به جایی رسانید که در کشور ایران عاصمه تشیع، در روز هفدهم دی ماه سال ۱۳۱۴ شمسی، اعلام کشف حجاب اجباری کرد. (۱- دکتر علی محمد نقوی، جامعه شناسی غربزدگی، ص ۶۹)

پس از او پسرش محمد رضا پهلوی، دست به کارهای انحرافی فرهنگی برای اسلام زدایی و جایگزینی فرهنگ غرب زد.

توضیح این که سیاست به معنی صحیح، و دین خالص، به هم آمیخته اند، مثل آب و شکر که آمیخته باشند.

سیاست چنان که در فرهنگ عمید آمده یعنی: «اصلاح امور خلق و اداره کردن کارهای کشور، رعیت داری و مردم داری است. . . سیاست مدار کسی است که در کارهای سیاسی و امور مملکت داری، بصیر و دانا و کار آزموده باشد.» (۱- فرهنگ عمید، واژه سیاست)

از مجموع گفتار دانشمندان پیرامون سیاست مدار آگاه و عادل چنین برمی آید که سیاست مدار کسی است که:

۱- توان اداره مملکت و مردم را داشته باشد؛

۲- هوشمند و آگاه بوده و مسائل گوناگون داخلی و خارجی کشور را بشناسد، دشمن شناس بوده و از ناگفته پیداست که زورمداران، به ویژه در دنیای غرب، از واژه سیاست مانند واژه استعمار، سوءاستفاده عوامل پیشرفت ها آگاهی داشته باشد، و برای جلوگیری از ضرر به ها و زیان ها، پیش بینی عمیق نماید. کرده، وزیر نقاب آن، به هرگونه تزویر، تحمیق، و به اسارت گرفتن انسان ها و غارت می پردازند، بر همین اساس، سیاست در گذشته و حال دارای دو معنا خواهد شد:

۱- سیاست درست و حقیقی؛

۲- سیاست دروغین و مجاری. که گاهی از این دوگونگی به سیاست مثبت و منفی تعبیر می شود.

سیاست صحیح، همان سیاست معقول و فراگیر است که بر اساس عدل و احسان و تدابیر باشد، و به دور از هر گونه تزویر و انحراف، به اداره امور مردم پردازد. این همان سیاست است که پیوند ناگسستنی با دین ناب اسلام دارد، همان که در سرلوحه زندگی شهید آیت الله سید حسن مدرس رحمه الله می درخشد که گفت: «سیاست ما عین دینت ما است،

در مقابل این گونه سیاست، سیاست منفی و ناصحیح قرار دارد که امروز سراسر جهان غرب را فرا گرفته که بیش تر بر اساس تزویر، نیرنگ، و بر اساس منافع مادی نامشروع حکومت های خودکامه پی ریزی می شود.

امام خمینی رحمه الله منادی و پرچم دار بزرگ پیوند دین و سیاست به این دوگونگی تصریح کرده و پس از ارائه سیاست صحیح و آمیختگی آن با اسلام، می فرماید:

«... این مطلب لازم است، بلکه بر فرض است که مردم را بیدار کنید، و به مردم بفهمانید این معنی را که این نغمه (جدایی دین از سیاست) ای که در همه ممالک اسلامی بلند است که علما نباید در سیاست دخالت کنند، این یک نقشه ای است مال ابر قدرت ها ... به حرف این ها گوش ندهید، و بخوانید به گوش ملت که ملت بفهمند این معنی را که این نغمه، نغمه ای است که می خواهند علما را از سیاست برکنار بزنند، و آن بکنند که در زمان های سابق بر ما گذشته است، بیدار باشیم و همه توجه به این معنی داشته باشیم.» (۱- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۹)

و در گفتار دیگر می فرماید:

«سیاست برای روحانیون و برای انبیا و اولیای خدا است... آیت الله کاشانی در قلعه فلک الافلاک محبوس بود، رییس زندان آن جا، روزی در گفت و گو با آقای کاشانی گفته بود: «شما چرا در سیاست دخالت می کنید؟ سیاست شأن شما نیست...» ایشان (آقای کاشانی) به او پاسخ داد: «تو خیلی خری! اگر من دخالت در سیاست نکنم، کی دخالت بکند؟!»

امام خمینی رحمه الله در ادامه سخن فرمود:

« مرا نزد رییس سازمان امنیت (شاه) در آن وقت (که در قیصریه در حصر بودم) بردند، او در ضمن صحبت هایش گفت: «آقا! سیاست عبارت از دروغ گویی است، عبارت از خدعه است، عبارت از فریب است، عبارت از پدر سوختگی است، این را بگذارید برای ما.» من به او گفتم: این سیاست مال شما است... البته این سیاست هم ربطی به سیاست اسلامی ندارد، اما سیاست به معنی این که صلاح جامعه و صلاح افراد است، این در روایات ما برای نبی اکرم (ص) با لفظ سیاست ثابت شده است... در آن روایت هم هست که پیغمبر اکرم (ص) مبعوث شد که سیاست امت را متکفل باشد.» (۲- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۶ و ۲۱۷)

این تقسیم بندی در مورد سیاست و کشورداری در صدر اسلام نیز وجود داشته است، به عنوان مثال دشمنان پرکینه امیر مؤمنان علی (ع) می پنداشتند که معاویه سیاست مدار تر از حضرت علی (ع) است، امیر مؤمنان علی (ع) در پاسخ به این کژاندیشان کوردل فرمود:

«والله ما معاویه بادهی منی، ولکنه یغدرو یفجر، ولو کراهیه الغدر لکنت من ادهی الناس؛ (۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰)

سوگند به خدا، معاویه از من سیاست مدار تر نیست، ولی او نیرنگ می زند و مرتکب گناه می شود، اگر نیرنگ خصلت زشتی نبود، من سیاست مدارترین مردم بودم.»

دانشمند معروف اهل تسنن ان ابی الحدید، پس از ذکر سخن فوق می نویسد:

«اگر سیاست به معنی تألیف قلوب ملت، با هر نیرنگ، حيله، مجامله، و تعطیل حدود الهی باشد، معاویه سیاست مدار تر از حضرت علی (ع) بود، و اگر سیاست به معنی حقیقی اش؛ یعنی تدبیر امور بر اساس عدل و دستورهای اسلام باشد - که هر مسلمانی باید پیرو چنین سیاستی باشد - حضرت علی (ع) سیاست مدار تر بود.» (۲- ابن ابی الحدید - شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۱۲ به بعد)

در روایات اسلامی نیز به گونه ای از سیاست تعریف شده که بیانگر دوگونگی سیاست است، به عنوان نمونه امام علی (ع) می فرماید:

«جمال السیاسه العدل فی الامر والعفو مع القدره: (۳- غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۷۴) زیبای سیاست، رعایت عدالت در رهبری، وعفو هنگام قدرت است.»
و در سخن دیگر می فرماید:

«بس السیاسه الجور: (۴- همان، ص ۳۴۱) ستم کاری سیاست زشتی است.»
شخصی از امام حسن مجتبی (ع) پرسید: سیاست چیست؟ آن حضرت فرمود:
«هی ان تراعی حقوق الله وحقوق الاحیاء، وحقوق الاموات: (۱- باقر شریف قرشی، حیاة الحسن، ج ۱، ص ۴۲)

سیاست، یعنی رعایت کنی حقوق خداوند و حقوق زندگان و حقوق مردگان را. . .
نتیجه این که سیاست بر دو گونه است، حقیقی و مجازی، خوب و بد، سیاست خوب و حقیقی پیوند ناگسستنی با اسلام دارد، و هرگز نمی توان اسلام را از چنین سیاستی جدا کرد، که در این صورت، اسلام را از درون تهی کرده ایم.

برهمن اساس ما بر این باور هستیم که همه پیامبران و امامان (ع) سیاست مدار بودند، اندیشه و برنامه آن ها در دو چیز خلاصه می شد: ۱- طاغوت زدایی؛ ۲- تثبیت حکومت حق، روشن است که چنین کاری عین سیاست است، این دو کار که آمیخته با سیاست حقیقی است در قرآن به عنوان سرلوحه برنامه پیامبران (ع) عنوان شده، چنان که می خوانیم:

«ولقد بعثنا فی کل امه رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت: (۲- نحل (۱۶)، آیه ۳۶)
ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتارا پرستید و از طاغوت اجتناب کنید.»

امامان (ع) و مسأله سیاست

یکی از شواهد عینی و دلایل خلل ناپذیر در مورد پیوند محکم دین و سیاست این است که در بیشتر زوایای زندگی امامان معصوم (ع) دخالت در سیاست دیده می شود، آن ها مدعی امامت و حاکمیت بر مردم بودند، و در صورت وجود شرایط به تشکیل حکومت می پرداختند، بیشتر آن ها در راه طاغوت زدایی به شهادت رسیدند نهضت عظیم امام حسین (ع) نمونه کامل مبارزه با طاغوت است، حکومت پررنج پنج ساله حضرت علی (ع) حاکی است که آن حضرت در رأس سیاست قرار داشت و آن را هدایت می کرد، برهمن اساس، در زیارت جامعه کبیره که از امام هادی (ع) نقل شده، در وصف امامان (ع) می گوئیم:

«السلام علیکم یا اهل بیت النبوه . . . و ساسه العباد، و ارکان البلاد؛

سلام بر شما ای خاندان رسالت و سیاست مداران بندگان خدا، و پایه های شهرها؛ (۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره، ص ۹۵۵)

از همه این ها بالاتر این که بیش تر ابواب احکام، و فقهی که از امامان معصوم (ع) به ما رسیده، مربوط به سیاست است فقهای ما کتب فقهی را به سه بخش تقسیم می کنند: عبادات، معاملات، و سیاسات. عبادات همان رابطه مردم با خداست، معاملات همان رابطه مردم با یکدیگر است، سیاسات رابطه مردم با حکومت می باشد.

واگر دقت بیشتر شود، همان عبادات و معاملات نیز بدون حکومت و سیاست صحیح و نیرومند سامان نمی پذیرند؛ مثلاً حج، نماز جمعه و نماز جماعت از عباداتی است که جنبه های سیاسی آن بسیار قوی است، معاملات و داد و ستدها نیز بدون محاکم و نظارت دقیق حکومت، قطعاً ناقص و نا به سامان خواهند شد و سراز هرج و مرج و تورم و تبعیض در می آورند. بنابراین، جداسازی تعلیمات و برنامه های اسلامی از مسائل سیاسی، امری غیر ممکن است و شعارهایی که در غرب در مورد این جدایی داده می شود، واز حلقوم غرب زدگان تراوش می کند، کاملاً بی محتوا و فاقد ارزش است، چرا که پیوند دین صحیح، همانند پیوند روح و جسم است، زیرا دین تنها قوانین فردی نیست، بلکه مجموعه ای از قوانین فردی، اجتماعی و سیاسی است، نتیجه این که؛ آنان که دین و سیاست را از هم جدا کرده اند یا مفهوم دین را نفهمیده اند و یا مفهوم سیاست را و یا هر دو را، چنان که حضرت امام خمینی رحمه الله در کتاب فقهی تحریر الوسيله در بحث نماز جمعه می نویسد:

فمن توهم ان الدین منفک عن السیاسه، فهو جاهل لم یعرف الإسلام ولا السیاسه؛ (۲- امام خمینی، تحریر الوسيله، ج ۱، ص ۲۳۴) آن کس که خیال کند دین از سیاست جداست، او ناآگاهی است که نه اسلام را شناخته و نه سیاست را.

چند فراز از سخنان امام خمینی درباره پیوند دین و سیاست

حضرت امام خمینی رحمه الله پرچم دار بزرگ پیوند ناگسستنی دین از سیاست در این مورد گفتار بسیار دارند، در این جا به عنوان حسن ختام، نظر شما را به چند فراز از آن جلب می کنیم.

امام خمینی رحمه الله با آن اندیشه و نگاه ژرفی که به مسائل و امور داشتند، در فرازی از یکی از خطابه های خود که در تاریخ ۱۳۴۳/۱/۲۱ ش ایراد شده می فرماید: «والله اسلام تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کرده اند.» (۱- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱، ص ۶۵)

و در سخن دیگر می فرماید:

«اسلام مکتبی است برخلاف مکتب های غیر توحیدی، در تمام شؤون فردی، اجتماعی، مادی، معنوی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، دخالت و نظارت دارد، واز هیچ نکته ولو بسیار ناچیز... فرو گذار نکرده است.» (۲- همان)

«نسبت اجتماعیان قرآن با آیات عبادی آن، نسبت صد به یک هم بیش تر است، از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است و همه احکام اسلام را در بردارد، سه چهار کتاب مربوط به عبادات ووظایف انسان نسبت به پرودگار است، مقداری از احکام مربوط به اخلاقیات است، بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیان، حقوق، سیاست و تدبیر جامعه است.» (۳- صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸)

«حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی است... هدف اساسی این است که ما چگونه می خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم؟! و برای معضلات جواب داشته باشیم؟ همه ترس استکبار از همین مسأله است که فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند.» (۴- روزنامه کیهان، ۸/۳/۷۲)

پشتیبانی وسیع آمریکا از بهائیان

اشاره:

چنان که گفتیم یکی از راه های مهم استعمارگران برای نفوذ به کشورهای اسلامی، دین سازی و فرقه پراکنی است، آنها از این طریق، موجب اختلاف شده ورشته های ایمان و انسجام ملت ها را قطعه قطعه می کنند، آنگاه به راحتی، به درون کشورهای اسلامی رخنه نموده و چنگال استعمار و استکبار خود را در میان آنها پهن می کنند.

بر همین اساس آنها به عناوین گوناگون - حتی با نام مقدس حمایت از حقوق بشر، و آزادی مذاهب و ... به حمایت از فرقه ها می پردازند، و در طول تاریخ همواره از این فرقه ها در هر کشوری درست کرده اند تا آنان را پلی برای مقاصد شوم خود قرار دهند. از این رو، طبیعی است که از بهائیان و بهائیت حمایت همه جانبه کنند، و آن را وسیله ای برای سلطه و تزویر خود قرار دهند.

دلایل و شواهد بسیار در دست است که هر کدام به نحوی بیانگر اقدام جدی آمریکا برای حمایت از بهائیان - به ویژه بهائیان ایران - است، برای آشنایی از این ترفندها، و اطلاع به این نیرنگ های آمریکا، نظر شما را به نمونه های زیر جلب می کنیم.

۱- معبد عظیم بهائیان در آمریکا، وروابط آنها با آمریکا

دکتر شلپی در کتاب «مقارنه الادیان» می نویسد: «زیست بهائیان در شهر عکا (محل قبر حسینعلی بهاء) در قلب اسرائیل، چنان صهیونیست ها و بهائیان را به هم پیوند داده، که بهائیان نسخه دوم یهود شده اند، و در اسرائیل برای تشکیل مجلس عالی بهائیان یک نفر یهودی آمریکایی به نام «میسون» را به عنوان رهبر تمام بهائیان جهان انتخاب کردند.

و با کمال تأسف، برای این که در آمریکا مردم را به اسلام بدبین کنند، به نام اسلام، به ترویج مرام بابی گری و بهائی گری و قادیانی گری پرداخته اند، «عبدالفتاح ملیجی» در مجله الوعی الاسلامی (۱- شماره ۴۲، تحت عنوان «صوره عن الاسلام فی آمریکا») می نویسد: در آمریکا دسته هایی به نام اسلام از مرام باییت و قادیانی گری واز همه بیشتر از مرام بهائیت حمایت می کنند و برای پیشرفت این فرقه ها در تلاشند.

سپس اضافه می کند: «در شهر دیلمت نزدیک شیکاگو در ایلیسوی، کاخ مجلی به عنوان معبد «بهائیان» درست کرده اند که می توان بگویم از مهمترین معابدی است که در آمریکا من دیده ام. اگر بگویم حدود ۱۶ میلیون دلار صرف آن شده تعجب نکنید، در صورتی که بهائیان در آمریکا تعداد زیادی نیستند، و شخص میلیونری نیز در میان آنها نیست، از همه مهمتر این که هنگام ورود به معبد، نخستین منظره ای که به چشم می خورد نقشه بزرگی از اسرائیل است!» (۲- تلخیص از مجله الهادی، سال ۲، شماره ۴، ص ۱۶۴. لازم به تذکر است که استعمار آمریکا، بهائیان را از اطراف دنیا به آمریکا آورده واز آنها نهایت حمایت را می کند. از این تجمع بهائی ها در آمریکا از همه جا بیشتر است، چنانکه ارتشبد سابق حسین فردوست می نویسد: «بهائی ها در آمریکا، بسیار قوی هستند واز مراکز متعددی از جمله شیکاگو دارند، ایران بعد از آمریکا (در عصر محمد رضا پهلوی) بیشترین بهائی ها را داشت.» (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ص ۳۷۶).

این است خطر اسرائیل و خطر طرفداران باییت و بهائیت، که در هر زمان از ابتداء تا حال به دوش استعمار، برای تضعیف و متلاشی کردن پیوند مسلمانان به وجود آمده است.

از گفتنی ها این که: عباس افندی وقتی که قدرت انگلیس را ضعیف می بیند، و آمریکا را صاحب نفوذ و پیشرفت سریع می یابد، به جانب آمریکا رو می آورد، و در سفری به آمریکا خطاب به سران آمریکایی می گوید:

« امشب من نهایت سرور را دارم که در چنین مجمع محفلی وارد شدم، من شرقی هستم، الحمدالله در مجلس غرب حاضر شدم، و جمعی را می بینم که از روی آنان نور انسانیت در نهایت جلوه و ظهور است. . . »

سپس آمریکایی ها را به سرمایه گذاری در ایران (که در حقیقت ایجاد استعمار در ایران بود) تشویق کرده و می گوید:

« از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا، مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است، امیدوارم ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود. » (۱- خطابات، جلد ۱، ص ۳۳، پرنس دالگورکی، ص ۸۶)

نیز از شواهد ارتباط سران بهائی با آمریکا، مسافرت «احمد سهراب» در عصر رهبری عباس افندی، به آمریکا بود، او در آمریکا به تبلیغ بهائیت پرداخت، و پس از مرگ عباس افندی، در سال ۱۳۰۰ شمسی، تسلیم جانشین قلابی او «شوقی افندی» نشد، و خود را پیشوای بهائیان بعد از عباس افندی خواند و فرقه ای به نام «بهائی سهرابی» به وجود آورد.

در این وقت فرد زرتشتی دیگری به نام جمشید معانی، که بهائی شده بود، به اندونزی رفت و ادعاهایی کرد و خود را سماءالله خواند، و فرقه دیگری با عنوان «بهایی سماوی» به وجود آورد. (۲- بهائیت مولود تصوف، ص ۱۵۰)

۲- پیام سفارت آمریکا به شاه

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی نسبت به فرقه ضاله بهائیان، حساسیت خاصی داشتند و با اصرار وجدیت تمام برای براندازی آنها می کوشیدند، همین کوششها باعث شد که محمد رضا پهلوی در ظاهر دستور داد تا «حظیره القدس» (مرکز بهائیان) را خراب کنند، ولی پس از دوسه روزی به آیت الله بروجردی خبر دادند که این مرکز را خراب نمی کنیم، بلکه به کتابخانه تبدیل می نمائیم. (این جریان مربوط به سالهای ۱۳۳۴ شمسی است). (۳- بعدا در این باره سخن خواهیم گفت).

آیت الله بروجردی رحمه الله اصرار داشت که باید آن مرکز خراب گردد، تا این که یکی از درباریان به خدمت آیت الله بروجردی رسید و گفت:

« از سفارت آمریکا شاه را خواسته اند تا با اقلیت های مذهبی، کاری نداشته باشید، زیرا ما خود را موظف می دانیم که امنیت اقلیت ها را حفظ کنیم، اگر شما نمی توانید، ما در صدد حفظ آنها باشیم. . . »

آیت الله العظمی آقای بروجردی وقتی که دریافت مسأله به ذلت مسلمین تمام می شود در پاسخ فرمود: «قضیه را تمام کنید که باعث ذلت مسلمانان نگردد.»

از این رو، مرکز بهائیان تبدیل به کتابخانه شد و برحسب ظاهر، قضیه خاتمه یافت (۱- نقل از مرحوم آیت الله سید محمد باقر سلطانی رحمه الله پدر همسر فرزند امام خمینی، حضرت حجه الاسلام احمد آقا خمینی رحمه الله) و سپس تنها به تخریب گنبد آن اکتفا شد.

با مقایسه وضع مذکور با قیام امام خمینی (رضوان الله علیه) که یکی از آثار آن ریشه کنی بهائیان، و قطع دست استعمار آمریکا است، به عظمت این قیام بیشتر پی می بریم، به امید آنکه در حفظ همه جانبه این قیام بکوشیم.

۳- هشدار خطیب آگاه حجه الاسلام فلسفی

مرحوم خطیب توانا حجه الاسلام آقای محمد تقی فلسفی رحمه الله پس از بحث و بررسی پیرامون مبارزاتش با بهائیان، چنین نتیجه می گیرد: «آنچه من از کتاب ارتشبد سابق، حسین فردوست (۲- به نام سقوط ظهور سلطنت پهلوی) و روش های دکتر ایادی (سلطان بی تخت و تاج در سپردن پست های حساس به بهائیان) استفاده کرده این بود که صهیونیست ها و بهائی ها هر دو وابسته صریح و بنده و برده آمریکا هستند، چیزی که من از نظر سیاسی دریافتم این بود که انگلیس، فلسطین را به دست یهود، مرکز صهیونیست ها کرد، آمریکا می خواست ایران را به دست افرادی، نظیر دکتر ایادی، مرکز بهائی ها کند، و در خاورمیانه دو پایگاه داشته باشد.» (۳- خاطرات و مبارزات حجه اسلام فلسفی، ص ۱۸۷ و ۱۸۸)

این نظریه آقای فلسفی رحمه الله بسیار دقیق و حساب شده است، چنان که ارتشبد سابق، حسین فردوست که اطلاعات وسیع و عمیق از پشت پرده در عصر رژیم پهلوی داشت می نویسد: «در واقع بهائیت جهانی، این تصور را داشت که ایران همان ارض موعودی است که باید نصیب بهائیان شود. و لذا آنها برای تصرف مشاغل سیاسی در ایران منعی نداشتند، و این کاملاً محسوس بود. و طبعاً این افراد، جاسوس های بالفطره بودند. . .» (۴- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ص ۳۷۵)

۴- دستگاه محمد رضا پهلوی ملعبه دست دکتر ایادی بهائی

همه اهل اطلاع با انصاف می دانند که خاندان پهلوی، رضا خان و پسرش هر دو دست نشانده و غلام حلقه به گوش بیگانگان بودند، اولی دست نشانده انگلیس بود، و دومی دست نشانده آمریکا.

از نشانه های بارز دست نشاندهی محمد رضا پهلوی از آمریکا این که به دستور آمریکا، بسیار به بهائیان در ایران، میدان و پروبال داد، کار به جایی رسید که سلطنت عریض و طویل پهلوی، ملعبه دست بهائیان، و محل تاخت و تاز آنها شد، توضیح این که:

ارتشبد سابق حسین فردوست که از نزدیک ترین مشاوران و دوستان محمد رضا پهلوی بود در کتاب خود «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» پس از ذکر بیماری روانی علی رضا پهلوی و برادرش محمد رضا پهلوی، به بیان راه یافتن دکتر ایادی بهائی، به دربار پرداخته می نویسد: «احتمالا در دورانی که محمد رضا با همسرش فوزیه قهر بود، یا بعد از طلاق او، دکتر ایادی سرهنگ ارتش بود، روزی محمد رضا به شدت ابراز ترس از میکرب می کرد، علی رضا پهلوی اجازه خواست که پزشکی بیاورد تا او را معاینه کند، او اجازه داد. علی رضا دکتر عبدالکریم ایادی را برای اولین بار برای معاینه محمد رضا، به بالین او آورد...» (۱- شواهد بیانگر آن است که ایادی با علم پزشکی آشنایی کاملی نداشته، تنها دست استعمار تحت عنوان پزشک مخصوص شاه، او را در دربار تثبیت نموده است. چنانکه پرفسور ژان برنار به اسدالله علم وزیر دربار گفته بود: «پزشک مخصوص شما چاقوی جراحی را از بیلچه باغبانی تشخیص نمی دهد.» (گفتگوی من با شاه، خاطرات محرمانه اسدالله علم) زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ ۳، ص ۶۱۶)

کم کم دیدار محمد رضا با ایادی از هر هفته، سه روز انجام می شد. ایادی هردی کلاش و حقه باز بود. کار به جایی رسید که دیدار او با محمد رضا، به هر روز و شب تبدیل گردید، ایادی صبح ها قبل از بیداری محمد رضا، در کاخ حاضر بود، و شب ها نیز تا هنگام خواب محمد رضا، حضور داشت. دکتر ایادی به تدریج از بانفوذترین افراد در دربار گردید. فعال ما پیشاء شده بود، خود به عنوان رییس «اتکا» (۲- اتکا: سازمان تدارکاتی ارتش) ارتش و نیروهای انتظامی شده بود.

بسیاری از کارها به امضای او نیاز داشت. من یک بار شغل های او را کنترل کردم، به ۸۰ رسید، به محمد رضا گزارش نمودم، محمد رضا در حضور من به او اعتراض کرد که ۸۰ شغل را برای چه می خواهی؟ او با شوخی جواب داد، «می خواهم شغل هایم را به ۱۰۰ برسانم.»

ایادی که خود بهائی بود، هر چه توانست وزرای بهائی را وارد کابینه کرد، هویدا بهائی سیزده سال نخست وزیر کشور شد. این وزراء بدون اجازه ایادی حق هیچگونه کاری را نداشتند. می توان در این باره کتابی نوشت که آیا در این مملکت، ایادی سلطنت می کرد یا محمد رضا؟...

ارتشبد سابق فردوست می افزاید: «بهائی ها با وجود دکتر ایادی در رأس مشاغل مهم قرار گرفتند، و در ایران بهایی بی کار وجود نداشت. در دوران ایادی، تعداد بهائیان به سه برابر رسید، یک بار حرکت مردم

علیه بهائی ها اوج گرفت و سخنرانی های فلسفی (واعظ مشهور) سبب شد (قسمتی از) حظیره القدس (معبد) آنها در تهران خراب گردد، بر اثر این حرکت، تعدادی از بهائیان از ایران رفتند، ایادی نیز به دستور محمد رضا نه ماه به ایتالیا رفت، ولی این حرکت دنبال نشد...

ایادی جاسوس بزرگ غرب، مطلع ترین منبع اطلاعاتی سرویس های آمریکا و انگلیس در دربار و کشور بود. ونفوذ او با نفوذ محمد رضا مسائی بود، نخست وزیران، به خصوص هویدا، رؤسای ستاد ارتش، و کلیه مقامات مملکتی اعم از وزیر و نماینده مجلس دستوراتش را اجرا می کردند، او در کلیه مسافرت های خارج، همراه محمد رضا بود، و طبیعی است که مورد علاقه برخی کشورهای ذی نفع (استعماری) در رابطه با ایران بوده است، سرانجام او در سال ۱۳۵۷ ش کمی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران را ترک کرد. (۱ - اقتباس از ظهور و سقوط پهلوی، ج ۱، ص ۲۰۰ تا ۲۰۴)

دکتر ایادی کیست و از کجا آمد؟

ایادی همان سلطان بی تخت و تاج که به طور عجیب دست بهائیان را در همه جای کشور گشود، و موجب شد که نخست وزیر این کشور، به نام «هویدا بهائی و بهائی زاده»، سیزده سال با چند وزیر بهائی در کشور حکومت کند، کیست؟ و از کجا آمد؟

عبدالحسین آیتی که بیست سال از مبلغان بهائیان بود و سپس از آنها برید و مسلمان شد، در کتاب کشف الحیل خود می نویسد: «زنی بود به نام منیره خانم، همسر ابن ابحر، از زنان فتانه و فریبا، از بهائیان بود، به او لقب «ایادی» داده بودند، زیرا از مبلغان امر بهاء بود که به آنان «ایادی امر» (دستیاران امر عباس افندی) می گفتند. همگان این زن دل فریب را به دلربایی می شناختند، و او در انحراف جنسی دست رد به سینه کسی نمی زد. شوهرش ابن ابحر پیر، قدرت امر ونهی به او را نداشت، این زن پسر هوشمندی به نام «عبدالکریم ایادی» داشت، او را به دانشگاه برای تحصیل دانش پزشکی فرستادند، طولی نکشید (که بر اثر به کار افتادن دست های پنهان استعمار) او را در تمام دوران سلطنت محمد رضا پهلوی، طبیب مخصوص شاه نمودند، و در حقیقت او مهم ترین مهره بیگانه، و ایادی سیاست آنها و جاسوس زبر دست انگلیس، سپس آمریکا، در درون دستگاه سلطنت شاه گردید. (۱ - اقتباس از استاد علی دوانی، زندگانی زعیم بزرگ آیت الله بروجردی، ص ۳۶۰۴)

آری از یک زن بدکار چه توقعی که دارای چنین فرزندی گردد، بیچاره مردم اغفال شده ای که حدود بیست سال از عمرشان گذشت و چنین افرادی بر آنها حکومت می کردند. درود فراوان بر روح و روان

امام خمینی رحمه الله نایب بر حق امام زمان (عج) که با انقلاب عظیم خود این نقاله های پلید استعمار را از این کشور اسلامی بیرون انداخت، و به زباله دان تاریخ افکند. این تابلو روشن و گویا، بدون هر گونه ابهام نشان می دهد که دست های پنهان انگلیس، اسرائیل و آمریکا، یک نفر بهائی را آن چنان در دربار شاه ایران به اوج قدرت رسانید که سلطان بی تخت و تاج شده بود و تنها اراده او کار می کرد.

چرا؟ زیرا استعمار می خواست، توسط او، رگ و ریشه کشور را به دست بهائیان بدهد، و به راستی اگر این روند ادامه می یافت، چه می شد؟ جز این که ایران فلسطین دومی در چنگال بهائیان قرار می گرفت. چنان که فلسطین در چنگال اسرائیل قرار گرفت. این نتیجه اس است که خطیب هوشمند آقای محمد تقی فلسفی رحمه الله در پرتو اطلاعات وسیعی که از تلاش های بهائیان و اربابانشان داشت گرفته که قبلا خاطر نشان شد.

خطیب توانا آقای محمد تقی فلسفی رحمه الله در این باره می نویسد:

«من از همان موقع (سال ۱۳۳۴ شمسی) می دانستم که دکتر ایادی بهایی طیب مخصوص شاه است، لذا در یکی از سخنرانی های ماه رمضان سال ۱۳۳۴ ش در مسجد شاه (سابق) تهران که از رادیو هم پخش می شد، صریحا گفتم: «ای اعلیحضرت! مملکت ما این همه طیب مسلمان دارد، مردم ناراحت هستند از این که دکتر ایادی بهایی طیب مخصوص شماست، او را عوض کنید.»

ولی شاه او را تغییر نداد، حتی یک نفر به من گفت: شاه ناراحت شده و گفته است این ها به طیب من چکار دارند؟ وقتی که کتاب ارتشبد سابق حسین فردوست را خواندم، معلوم شد که شاه هرگز نمی توانست او را تغییر دهد، فردوست نوشته است: «من که در دربار بودم نمی دانستم که آیا شاه بر ایران سلطنت می کند یا دکتر ایادی؟ زیرا ایادی بهائی ها را در همه جا گمارده و بر مردم مسلط کرده بود.» (۱ - خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، ص ۱۸۶)

عجیب این که دامنه تلاش دکتر ایادی برای گسترش بهائیت به خارج از کشور نیز رسیده بود. یکی از دانشمندان می نویسد: در سال های ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۶ برای امر تبلیغ، به کویت رفت و آمد داشتم، در آنجا می گفتند: «شخصی ایرانی به نام سلمان پور که بهایی است، در کویت شغل بسیار مهم دارد، آن هم شغل کلیدی، که دولت کویت چنین پستی را حتی به ایرانیان اتباع خود که چند پشت هم در کویت بوده اند نداده است.»

یکی از نمایندگان مجلس کویت، نقل کرد وقتی که شاه به کویت آمد، دکتر ایادی همراهش بود، ما درباره روابط خارجی با شاه صحبت می کردیم که لازم است ایران در کویت، نقش مهمتری داشته باشد، او گفت: « شما هر کاری دارید به سلمان پور ایرانی (بهایی) مراجعه کنید. دولت کویت نیز با آن همه تعصب منفی که نسبت به عجم ها داشت، نه تنها به سلمان پور کاری نداشت، بلکه دست او را به طور گسترده باز گذاشته بود. (۱- زندگانی زعیم بزرگ آیت الله بروجردی، ص ۳۶۴) (به طور اقتباس)

۵- خروش مردم بر ضد بهائیان در عصر مرجعیت آیت الله بروجردی

گستاخی گسترده بهائیان به کمک مستقیم و غیر مستقیم استعمار و استکبار جهانی آن چنان روبه افزایش بود، که به راستی احساس خطر می شد، دو فریضه امر به معروف و نهی از منکر، و مسأله دفاع از حق و جلوگیری از فساد، همه را موظف می کرد که برابر این فرقه ضاله، قیام کنند، چرا که وضع آنها، آن هم در عصر مرجعیت مرجع کل حضرت آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی رحمه الله بین سال های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ شمسی به جایی رسید که آنها هر گوشه و کنار کشور را محل تاخت و تاز خود قرار داده بودند... نامه ها و طومارهای شکایت های مردم به دفتر آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله سرازی شد. (۲- برای اطلاع از این نامه ها به کتاب خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، ص ۱۸۶ و ۱۸۸ مراجعه شود.)

مسلمانان از ایشان می خواستند، در این باره اقدام جدی کند، و فرمانی برای قلع و قمع این فرقه ضاله صادر نماید.

آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله احساس خطر جدی کرد، خواسته ملت را به گوش دولت وقت رسانید، متأسفانه در آن عصر «حسین علا» نخست وزیر بود و خود بابتی ازلی (از پیروان یحیی صبح ازل که ادعای جانشینی علی محمد باب را می کرد) به شمار می آمد.

اقدامات آیت الله بروجردی رحمه الله توسط خطیب توانا حجه السلام محمد تقی فلسفی و آیت الله میر سید محمد بهبهانی فرزند آیت الله سید عبدالله بهبهانی از رهبران نهضت مشروطه، و دیگران جنب و جوشی در کشور، به خصوص در سطح بالا به راه انداخت، کار به جایی رسید که دولت وقت ناگزیر شد به عنوان این که فرقه ضاله بهائیت، امنیت کشور را به خطر انداخته اند، برای آرام کردن مردم، مرکز بهائیان در تهران به نام «حظیره القدس» را اشغال کند، و اسناد و مدارک آنها را ضبط نموده، و غیر قانونی

بودن آنها را اعلام نماید. بر همین اساس فرمانداری نظامی تهران برای پایان دادن غائله، گنبد حظیره القدس را خراب کرد.

سپس لایحه ای به مجلس شورای ملی بردند تا غیر قانونی بودن بهائیت در مجلس تصویب گردد، در این میان سردار فاخر رئیس مجلس وقت، از طرح آن لایحه جلوگیری کرد و با کمال گستاخی گفت: «مسأله بهائیت جلوگیری از آنها یک مسأله مذهبی است، و جای آن مجلس نیست.» این برخورد نابخردانه و استعماری سردار فاخر، احساسات علما و مردم را برانگیخت، او را خائن خواندند، و سروصدای علما و مردم از همه جا بلند شد، ولی با این وصف لایحه، مسکوت ماند، و آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله از این وقفه، بسیار ناراحت گردید. تنها گنبد حظیره القدس تخریب شد، و ساختمان آن تحت اشغال باقی ماند. (۱- اقتباس از استاد علی دوانی، زندگانی زعیم بزرگ آیت الله بروجردی، ص ۳۵۵-۳۶۱)

سخنرانی های فلسفی و بسیج عمومی بر ضد بهائیان

طبق دستور آیت الله العظمی بروجردی، بنابراین شد که علماء، و عاظ، و در رأسشان حضرت حجه الاسلام، خطیب بزرگ آقای محمد تقی فلسفی در تهران، پیرامون خطر بهائیان سخنرانی کنند و در همه جا مردم را بر ضد این فرقه ضاله بسیج نمایند.

این دستور در سطح وسیع اجرا شد، علماء و عاظ به شهرستان ها و روستاها مسافرت کردند، و به افشاگری بر ضد بهائیان پرداختند.

آقای فلسفی در این باره می نویسد: در سال ۱۳۳۴ شمسی قبل از شروع ماه مبارک رمضان به آیت الله بروجردی رحمه الله عرض کردم: «آیا شما موافق هستید، مسأله بهائی ها را در سخنرانی های مسجد شاه که به طور مستقیم از رادیو پخش می شود، تعقیب کنم؟

ایشان قدری فکر کردند و بعد فرمودند: «اگر بگویند، خوب است، حالا که مقامات گوش نمی کنند، اقلاً بهائی ها در برابر افکار عمومی کوبیده شوند.»

من به منزل آمدم، جمعی از عاظ حاضر بودند، به آنها گفتم شما نیز در منابر خود، مسأله بهائیان را مطرح کرده، و مردم را بر ضد آنها بسیج نمایید.

بی تفاوتی دکتر مصدق

دکتر محمد مصدق مدتی نخست وزیر ایران در عصر رژیم پهلوی بود و ملی گراها او را الگو قرار داده اند، و او را به عنوان قهرمان ملی یاد می کنند، ایراد ما به او این است که او هرگز قهرمان ملی نیست، زیرا

اکثریت قاطع مردم این کشور و شیعه و مسلمان هستند، و طرفدار حکومت اسلامی می باشند، ولی مصدق طرفدار حکومت ملی بود نه حکومت اسلامی، نه تنها از اسلام طرفداری نمی کرد، بلکه در مواردی بر ضد اسلام رفتار می نمود.

او هیچگاه مرجعیت را قبول نداشت. امام خمینی رحمه الله و قیام ۱۵ خرداد را - به خاطر این که نشأت گرفته از مذعب بود - تأیید نکرد. در رابطه با بهائیان با این که قطعاً برای او روشن شده بود که آنها زائیده استعمار غرب و شرق هستند، بی تفاوت بود، و به عنوان این که آنها بخشی از ملت ایران هستند از آنها حمایت می کرد، در این راستا نظر شما را به فرازی از گفتار خطیب بزرگ حجه الاسلام محمد تقی فلسفی جلب می کنم:

« در عصر نخست وزیر دکتر مصدق، که عصر مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی نیز بود (حدود سال های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ شمسی) به امر آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله از دفتر مصدق اجازه ملاقات گرفتم، به خانه اش رفتم، روی تختخواب وزیر پتو خوابیده بود، پیام آیت الله العظمی بروجردی را به او رساندم و گفتم:

« شما رئیس دولت اسلامی ایران هستید، اکنون بهائی ها در شهرستان ها فعال هستند، و مشکلاتی را برای مردم مسلمان ایجاد کرده اند، لذا مرتباً نامه هایی از سوی مردم به عنوان شکایت، به آیت الله بروجردی رحمه الله می رسد، ایشان لازم دانستند که شما در این باره اقدام بفرمایید؟»

دکتر مصدق بعد از تمام شدن صحبت من، به گونه تمسخر آمیزی قاه قاه با صدای بلند خندید و گفت: « آقای فلسفی از نظر من مسلمان و بهایی فرق ندارند، همه از یک ملت ایرانی هستند.»

این پاسخ برای من بسیار شگفت آور بود، زیرا اگر سؤال می کرد فرق بین بهایی و مسلمان چیست؟ برایش توضیح می دادم، اما با آن خنده تمسخر آمیز و موهن، دیگر جایی برای صحبت کردن و توضیح دادن باقی نماند، لذا سکوت کردم، هنگامی که به محضر آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله رسیدم و ماجرا را گفتم، او نیز با حال بهت و تحیر پیام مصدق را استماع نمود.

آری بزرگترین اشتباه مصدق این بود که مردم را منهای اسلامی می دید (۱ - اقتباس از خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، ص ۱۳۳) {شبهه طرفداران لائیک} حتی به پیام مرجع کل آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله اعتنا نکرد، و با مسخره خندید.

بر همین اساس حضرت امام خمینی قدس سره در ماجرای جزایی قصاص در اسلام (که جبهه ملی قصاص اسلامی را غیر انسانی اعلام نموده بودند) در ضمن گفتاری فرمود: «او (مصدق) هم مسلم نبود... اگر باقی مانده بود، سیلی بر اسلام می زد.» (۲ - صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۵)

یادی از فدائیان اسلام در رابطه با بهائیان

گروه فدائیان اسلام به رهبری مجاهد شجاع و بزرگ حجه الاسلام نواب صفوی، گروه فداکاری بودند که با رژیم ستم شاهی به مبارزه مسلحانه پرداختند، و سرانجام توسط رژیم به شهادت رسیدند. افراد معروفی که به وسیله این گروه فداکار، اعدام انقلابی یا مجروح شدند، پنج نفر بودند، و دوفرد آنها بهایی یا متهم به بهائیت بودند که عبارتند از:

۱- عبدالحسین هژیر، نخست وزیر دربار، متهم به بهائیت و طرفدار سرسخت بهائی ها، که سید حسین امامی یکی از فدائیان، او را در مسجد سپهسالار به ضرب گلوله اعدام نمود.

۲- حسین علا نخست وزیر وقت که بابتی ازلی بود، توسط مظفر ذوالقدر، یکی از فدائیان اسلام، هدف گلوله قرار گرفته و مجروح شد.

و دوفرد دیگر برنامه های علی رزم آرا (مقتول به دست خلیل طهماسبی در مسجد شاه سابق) و دکتر زنگنه، از بهائیان طرفداری می کردند.

سرانجام رژیم ستمشاهی، اسلام خواهان حقیقی را دستگیر کرده و در روز سوم جمادی الثانیه ۱۳۷۵ ه ق مطابق با دی ماه ۱۳۳۴ شمسی، آقایان نواب صفوی، خلیل طهماسبی، سید محمد واحدی و مظفر ذوالقدر را به بالای جوخه دار بستند و در حالی که بالای چوبه دار اذان می گفتند به شهادت رساندند. (۱- اقتباس از گنجینه دانشمندان، ج ۸، ص ۲۸۳ و ۲۸۷ و ۲۸۹)

این ورق تاریخ نیز، احساس مسؤولیت ما را به عنوان قدردانی از این فداکاری ها، زیادتر می کند، تا با نگرهبانی از اسلام از گزند دشمنان به خصوص بهائیان، خون پاک آن پاکدلان ایثار گر را پاس داریم.

درگیری حجه الاسلام فلسفی با اسدالله علم

امیر اسدالله علم فرزند محمد ابراهیم خان شوکت الملک از نزدیک ترین و قدرتمندترین دوستان محمد رضا پهلوی و مهم ترین رابط او با مقامات بلند پایه آمریکا و انگلیس بود و از یاران نزدیک و محرم اسرار محمد رضا به شمار می آمد.

محمد رضا او را در سال ۱۳۴۱ شمسی نخست وزیر کشور کرد و در سال ۱۳۴۴ تا آخر عمر، وزیر دربار شاهنشاهی بود. سرانجام در ۲۵ فروردین سال ۱۳۵۷ در ۵۸ سالگی بر اثر بیماری سرطان درگذشت.

اسدالله علم در بحران سخن رانی خطیب توانا حجه الاسلام فلسفی و قیام و شورش مردم بر ضد بهائیان، وزیر کشور و طبعاً مسؤول امنیت مملکت بود. آقای فلسفی می گوید:

« در یکی از منابر روزهای ماه رمضان آن سال پس از طرح آیه ۱۲۸ سوره شعراء وهشدار قرآن به جباران زورگو، برضد بهائیان صحبت کردم. فدرای آن روز اسدالله علم که وزیر کشور بود تلفن کرد. در ابتدا به صورت کنایه آمیزی اظهار داشت: من دیروز ضمن ناهار خوردن (۱- با این که ماه رمضان بود، رعایت ادب را نکرد و با گستاخی گفت: «ضمن ناهار خوردن!» به حرف تان در رادیو گوش می دادم و می دیدم با وضعی که دارم مصادیق این آیه (۱۲۸ شعراء) هستم. بعد از ذکر این جمله لحن سخن را عوض کرد و گفت: «آقای فلسفی! من اجازه نمی دهم که درباره بهائی ها این گونه صحبت کنید و امنیت را مختل نمایید و موجب خونریزی شوید.»

به او گفتم: «مؤدب سخن بگویید والا گوشی تلفن را می گذارم.» او هم لحن سخن را عوض کرد و گفت: منظورم این است که از مراکز مختلف کشور به وزارت خانه خبر می رسد که مردم خشمگین و عصبانی هستند و ممکن است به بهائی ها حمله کنند و نظم و امنیت برهم بخورد. خواستم بگویم: متوجه این نکته باشید.

جواب دادم: از نظر امنیت و حفظ جان مردم، نگران نباشید. من با لحن جدی به مسلمانان می گویم: هدف آشکار ساختن گم راهی بهائی هاست مبادا مسلمانانی باعث تهییج شود و موجب خونریزی و قتل گردد. (۲- خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، ص ۱۹۲-۱۹۳)

حکم سه ماده ای آیت الله بروجردی، و تقدیر او از فلسفی

حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله در مصاحبه ای با کیهان، نظرات خود را درباره بهائیان در سه ماده زیر ابراز فرمود:

- ۱- باید نظم و آرامش در سراسر کشور برقرار شود.
 - ۲- باید حظیره القدس را ویران نمود، و ساختمان جدید در تصرف انجمن خیریه باشد.
 - ۳- باید کلیه بهائیان از ادارت دولتی و بنگاه های ملی هر چه زودتر طرد شوند، و دولت از مجلس شورا بخواهد که طرحی از مجلس بگذارند که تمام بهائیان از کشور خارج شوند. (۱- کیهان، چهارشنبه ۲۰/۲/۱۳۳۴ ش، شماره ۳۵۷۵)
- آیت الله بروجردی رحمه الله در ۱۵ رمضان ۱۳۷۴ ه. ق نامه تقدیری برای خطیب توانا آقای فلسفی نوشت، در فرازی از آن نامه چنین آمده:

« از این که مقداری از ماهیت بهائیان را مکشوف نموده اید، موجب مسرت تحقیر و عموم مسلمانان، بلکه مسرت حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) می باشد، اگر چه تمام ماهیت آنها هنوز مکشوف نیست، و بیانات

منبری قدرت کشف بیشتر از این اندازه را ندارد، فقط جدیت حکومت می تواند به تدریج شبکه های مضره را کشف نماید و مملکت را از آسب نجات دهد.» (۲- خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، ص ۱۹۵)

کوتاه سخن آن که در این بحران ضربه شدیدی بر بهائیان وارد گردید، و تا حدود زیادی جلو نفوذ آنها گرفته شد، و فرمانداری نظامی تهران که از خشم و ناراحتی مردم تهران از مسامحه دولت در مورد تخریب حظیره القدس، اطلاع داشت، و احتمال می داد که مردم در روز عید فطر با تظاهرات، به تخریب آن اقدام کنند، خود در روز ۲۹ رمضان شروع به تخریب گنبد حظیره القدس نمود، تا به مردم وانمود کند که فرمانداری نظامی در تصمیم خود جدی است.

شدت ناراحتی آیت الله بروجردی از رژیم ستم شاهی

با این که محمد رضا و سران رژیم به آیت الله بروجردی در مورد نابودی بهائیت، که از طرق مختلف به هیئت حاکمه و مردم می رسید، بی اثر ماند. ایشان مکرر می فرمود: «این وضع برای من غیر قابل تحمل است.» زیرا از وقفه کار مبارزه با بهائی ها خیلی ناراحت بودند، و پس از آن دیگر اعتمادی به دستگاه دولتی نداشتند.

بر همین اساس روز عید غدیر، تیمسار بختیار که رئیس فرماندهی نظامی وقت بود، به خانه آیت الله بروجردی در قم آمد؛ تا جواب منفی شاه را در مورد عدم امکان جلوگیری از بهائی ها، زیر ماسک الزامان بین المللی، به آقا ابلاغ کند.

آقا تا او را دید، با ناراحتی شدید، رویش را از او برگردانید. بختیار عقب رفت و روی پله نشست و آقای بروجردی با عصبانیت به او فرمود: «بنشین زمین.»

سرلشکر بختیار بی درنگ روی زمین نشست. این واقعه، هم نشان دهنده نهایت بیزارى آیت الله بروجردی از رژیم بود و هم تحقیر بختیار که دارای مقام عالی نظامی بود، به شمار می آمد، تا موجب شکسته شدن غرور آنها گردد.

بعضی می نویسند: آقا با صدای بلند که بسیاری شنیدند به بختیار فرمود: «بی ادب! درست بنشین. چرا شما به ما می رسید بی ادب می شوید؟» او نیز ساکت و دمق، فروماند. (۱- زندگانی زعیم بزرگ آیت الله بروجردی، ص ۳۶۲) (با اقتباس)

یعنی شما کارتان به جایی رسیده که در برابر آمریکا وانگلیس واسرائیل سرخم می کنید و به نام الزامات بین المللی به خواسته مرجع عظیم الشان تقلید و مردم اعتنا نمی کنید. این چه اسلامی است که شما دارید؟ و چه احترامی است که به مردم می کنید؟ به راستی که گستاخ و بی ادب هستید. در یکی از اسناد گزارش اطلاعات داخلی ریم که توسط انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پخش شده چنین آمده:

« در سال ۱۳۳۹ شمسی آیت الله بروجردی قدس سره در دیدار با آیت الله سید محمد بهبهانی - پس از ذکر موارد متعددی از خلاف های شاه و دولت - از وی خواست تا از باب هشدار و تذکر به شاه پیام دهد و اگر اثری نکند مجبور است اقدامات شدیدتری که همراه با تظاهر باشد انجام دهد و به علمای ولایات هم دست خطی خواهد نوشت و اقدامات شدیدی خواهد کرد. » (۲- خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، ص ۲۰۰-۴۹۱)

برکت انقلاب اسلامی و هشدار آقای فلسفی

چنان که گفتیم، پس از اقدامات جدی آیت الله العظمی بروجردی و تلاش ها و سخن رانی های خطیب توانا حجه الاسلام فلسفی، شورش هایی برپا شد و ضربه هایی بر بهائیان وارد گردید؛ ولی چون رژیم ستم شاهی و استکبار جهانی با آنها بود و از آنها پشتیبانی جدی می کرد، بار دیگر بهائیان به تدریج آب کثیف از دست داده خود را به جوی خود بازگرداندند و به کارهای خود ادامه دادند. بر همین اساس حضرت آقای فلسفی به یک هشدار عمیق و حساب شده ای که همچون آژیر خطر است پرداخته که باید آن را آویزه گوشمان قرار دهیم. ساده اندیشی است که خیال کنیم حتی بعد از انقلاب اسلامی، بهائیان نابود شده و ما از گزند آنها رهایی یافتیم، آن هشدار عمیق چنین است:

« هر چند با سخن رانی های رمضان سال ۱۳۳۴ شمسی، بهائیان ضربه خوردند، اما آن چه بهائیت را از بین برد، انقلاب اسلامی بود که پایه گذار آن مرحوم آیت الله العظمی امام خمینی قدس سره بود. او بود که قدرت را از عوامل آمریکایی و صهیونیستی گرفت و آنها را متواری کرد و حکومت الهی اسلامی را برای ایران به ارمغان آورد. امروز مردم ایران بدانند که اگر خدای ناخواسته انقلاب اسلامی ضربه ببیند، جمهوری اسلامی تضعیف شود و آمریکایی ها دوباره بر ایران مسلط شوند، ایران فلسطین دوم خواهد بود. آنها بهائی ها را مانند صهیونیست ها مسلط می کنند و مسلمانان ایران را که مالک این سرزمین هستند مانند فلسطینی های مسلمان که مالک فلسطین هستند، به در به دری و اسارت و بدبختی می کشانند. » (۱- همان، ص ۱۹۹ - ۲۰۰).

آری قدرانقلاب اسلامی را بدانیم که به راستی کمر بدخواهان از جمله بهائیان را شکست. آنان مانند مار زخم خورده کمین کرده اندو در انتظار آسیب رسانی به انقلاب اسلامی هستند . ما باید با هوشیاری کامل از انقلاب حراست کنیم ؛ تا به امید خدا ، دست آوردهای زیبای آن از دست برد اجانب محفوظ بماند .

یکی از دست آوردهاب جزئی آن در رابطه با بهائیان این است که اینک ساختمان حظیره القدس معبد سابق بهائیان - در اختیار سازمان تبلیغات قرار گرفته ، مرمت و تزیین شده وبه عنوان پایگاه تبلیغات اسلام و مرکز حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی گشته است .

اقدام آیت الله بروجردی برای نجات قاتل یک نفر بهایی

عصر مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله بود ، در اطراف یزد ، یک نفر بهایی به دست یک نفر مسلمانی کشته شد ، این فرد مسلمان ، تا پای جان ، با بهائیان مبارزه می کرد . دادگاه حکم اعدام قاتل را داد ، بهایی ها فعالیت بسیار کردند تا این که حکم اعدام ، در یزد اجرا شود ، آن هم در روز نیمه شعبان .

چنین فعالیتی ، اگر به ثمر می رسید، طبعاً برای مسلمین ، ننگ بزرگ بود .

روز ۱۴ شعبان این خبر به آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله رسید. مرحوم آیت الله فاضل قفقازی (که یکی از اصحاب خاص آقای بروجردی بود) می گوید: وارد خانه آقا شدم دیدم آقا داخل حیاط قدم می زند وبه شدت ناراحت است ، علت را پرسیدم ، فرمود: « مگر نمی دانی آبروی اسلام در خطر است ، همین امروز به ما خبر داده اند که روز نیمه شعبان ، مسلمانی رابه جرم قتل فرد بهایی می خواهند در شهر یزد اعدام کنند ، فرصت برای انجام کاری هم نیست .»

به ایشان گفتم : راه دارد ، فرمود : چطور ؟

گفتم : همین الان حاج احمد (خادم) را فرستید تهران نزد شاه و از شاه بخواهید جلواین اعدام را در روز نیمه شعبان بگیرد ، اگر نیمه شعبان واقع نشود ، بعد می توان سر فرصت ، اقدام نمود واصل قضیه را پی گیری کرد.

آقا فرمود: پیشنهاد خوبی است ، فوراً حاج احمد را به تهران نزد شاه فرستاد ، وپیام آقا رابه او رسانید ، شاه هم دستور دادکه اعدام در روز نیمه شعبان انجام نشود .

بعد هم آقای بروجردی وارد میدان شدو با فعالیت وتلاش بسیار قاتل را تبرئه کرد . (۱- مجله حوزه ، شماره ۴۳ و ۴۴ ، ص ۱۴۲) .

اقدامات دیگر آیت الله بروجردی

نظر به این که فرقه ضاله بهایی ، در حقیقت ستون پنجم دشمن در درون کشور ، و عامل استعمار ازسوی بیگانگان بود . آیت الله بروجردی رحمه الله اقدامات فراوانی برای ریشه کنی آنها نمود ، از جمله علما و وعاظ بزرگی همچون مرحوم آیت الله حاج میرزا ابوالفضل زاهدی ، دو واعظ شهیر علی اکبر تربتی و شیخ مرتضی انصاری و ... را برای ضربه به آنها ، به سوی شهرستان ها فرستاد . آنها به اطراف و اکناف رفتند و با بیان روشن ، مردم را برضد بهائیان شوراندند .

یکی از این بزرگان اعزامی ، مرحوم آیت الله حاج میرزا ابوالفضل زاهدی رحمه الله بود که بر همه مبانی ادیان و فرقه ها ، آگاهی وسیع و کافی داشت .

قابل توجه این که : چند نفر از میلیونرها بلکه از میلیلردرها ، بهایی بودند و کمک های شایانی به محفل بهائیان می کردند ، مانند هژبر یزدانی (که در آستانه انقلاب به خارج گریخت) و مانند : حبیب ثابت پاسال یهودی که در لاک بهایی گری در آمده بود . (۲- از شگفتی هایی که بسیار مایه تأسف ایت که تلویزیون ایران در آن عصر مدتی در اجاره و در اختیار ثابت پاسال بود او وهمپایگی هایش تا می توانستند از چنین دستگاه تبلیغاتی ، سوه استفاده کرده و با برنامه ها و فیلم های رسوا و مبتذل ، مردم را از اسلام دور می نمودند .) یکی از ۴۸ شرکت او کارخانه پیسی کولا بود ، که بسیار فعال بود . آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله ، یکی از عالمان هوشیار وقاطع ، آیت الله حاج میرزا ابوالفضل زاهدی رحمه الله رابه استان فارس فرستاد ، تا مدتی در آن دیار به مبارزه با بهائیان پردازد . ایشان از قم هجرت کرد ، و تلاش فرهنگی و اجتماعی بسیاری برای جلوگیری از گسترش بهائیان نمود ، او شنید ثابت پاسال تعهد کرده که از درآمد هر شیشه پیسی کولا ده شاهی (نیم ریال) به محفل بهائیان داده شود (باتوجه به این که در آن زمان هر شیشه ۵ریال بود و تجمع همین نیم ریال ارزش بسیار داشت .) آیت الله زاهدی ، نوشیدن پیسی کولا را حرام کرد ، حاج احمد خادم پیشکار معروف آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله را به حضور طلبید و به او فرمود : به آیت الله بروجردی رحمه الله عرض کن : « من علیه بهائیان قیام کرده ام ، و پیسی را تحریم نموده ام ، شما در این مورد نه اثبات کنید و نه نفی ، بلکه سکوت کنید . تا اگر در این قضیه پیروز شدم ، پیروزی به نام شما تمام شود ف و اگر شکست خوردم ، آن شکست به نام من نسبت داده شود.»

حاج احمد خادم ، این موضوع را به آیت الله بروجردی رحمه الله ابلاغ کرد . عده ای از تجار قم به خانه آقای بروجردی آمدند و عرض کردند : « آیا پپسی کولا حرام است ؟ » آقای بروجردی فرمود : « من از آن نمی خورم . »

مبارزه و تبلیغات پی گیر آیت الله زاهدی رحمه الله باعث شد که کارخانه پپسی کولا هرچه درآمد مالی داشت ، همه را صرف تبلیغات وچالش های فتوای تحریم می نمود ، مردم شیشه های پپسی را می گرفتند و نمی دادند ، و در کنار آن عده ای از سرمایه داران مسلمان کارخانه کانادادرای را به راه انداختند ، کار به جایی رسید که بر اثر فتوای تحریم حتی عده ای شرابخوار ، پپسی نمی خوردند، وپیش خود می گفتند : « شراب خواری حرام است و سر و کار آن با خداست ف ولی در نوشیدن پپسی کولا به محفل بهائیان کمک می شود، و باعث تقویت فرقه ضاله بهایی می گردد.» در این راستا اعلامیه های متعدد به پشتیبانی از فتوای آیت الله زاهدی رحمه الله پخش شد ، و نتایج مطلوبی برای شکست دادن بهائیان به دست آمد . (۱-نقل از آیت الله زاهدی ، حجه الاسلام والمسلمین حاج آقا محمود زاهدی .)

هشدار علماء و مراجع نجف اشرف

مراجع و علمای نجف اشرف اعتراض شدید خود را در مورد وسلطه بهائیان در دستگاه شاهنشاهی ایران اظهار داشته و آن را موجب شورش مردم دانستند ، در این میان حضرت آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خویی رحمه الله ، اعلامیه ای به عنوان اعتراض به دولت ایران صادر نمود ، در فرازهایی از این اعلامیه چنین آمده است :

«دولت های ضدملی برخلاف اصول شرعی و اخلاقی ، برخلاف صریح قانون اساسی ، دشمنان دین و ملت یعنی فرقه ضاله بهایی و یهود و دیگر عمال بیگانگان ، کسانی را که به هیچ وجه رابطه دینی میان آنان و ملت ایران یافت نمی شود، در مراکز حساس دولتی گماردند ، موضوع فساد و ریشه دوانیدند آن در تمام مراحل اداری به قدری وسیع و واضح بود که زمامداران خود را مجبور به اعتراف به آن دیدند ، این مفاسد غالباً ناشی از روش مستبدانه زمامداران بوده که در طول این مدت به سبب عدم توجه به اصلاح وضع و رسیدگی به افکار عمومی ملت مسلمان ایران به حوادث تأسف آور اخیر منجر شد. . . » (۱- اسناد انقلاب اسلامی ، ج ۱ ، ص ۵۹۰ .)

به این ترتیب آقای خویی رحمه الله هشدار داد که اگر سردمداران رژیم دست فرقه ضاله را که از مزدوران هستند کوتاه نکنند ، باعث اختلاف شده ، و حوادث و شورش از سوی مردم بروز خواهد کرد ،

دولت باید از استبداد دست بردارد و با کوتاه کردن دست این فرقه ضاله استعماری ، آرامش وامینت جامعه را حفظ نماید .

هشدار امام خمینی به ارباب بهائیان

حضرت امام خمینی رحمه الله گرچه اقدام برضد بهائیان و همه فرقه های استعماری رامفید می دانست ، ولی او معتقد بود که باید با انقلاب عمیق و فراگیر ، عوامل نگهدارنده بهائیان و هر گونه فساد را نابود کرد ، از این رو با نهضت عظیم خود به یاری مردم مسلمان ایران ، انقلاب اسلامی را به پیروزی رسانید ، و ضربه نابودکننده ای بر پیکره استعمارگران و بهائیان وارد نمود . و در این راستا خدمت بزرگی به اسلام و کشور مستقل ایران نمود .

ولی در عین حال نباید غافل و مغرور شد ، چراکه هرگاه شیطان را از در بیرون کنی ممکن است از پنجره وارد شود ، و اگر پنجره بیرون کنی ، ممکن است از سوراخی رخنه کرده و وارد گردد . پس از انقلاب بهائیان که به دامن بیگانگان به ویژه آمریکا و اسرائیل پناه برده اند گهگاه تحت عنوان آزادی مذهب ، دفاع از حقوق بشر و ... با مظلوم نمایی خود ، اربابانشان را تحریک کرده ، و آنها نیز که دایه های دلسوز تر از ماهستند ، ناله مظلومیت نمایی بهائیان را در بوق های تبلیغاتی خود به رخ می کشند که بله انسان دوستی اقتضا می کند که بهائیان به حقوق خود برسند و ... !! یکی از این اربابان جناب ریگان رییس جمهور سابق آمریکا بود ، که به عنوان به اصطلاح دفاع از آنها ، زیرماسک حقوق بشر ، از مراکز بین الملل خواهان آزادی آنها در اظهار به اصطلاح مذهب خود ، در ایران گردید . . .

حضرت امام خمینی رحمه الله در پاسخ به انسان دوستی ریگان رییس جمهور سابق آمریکا فرمود :
« نمی دانم که در بعضی از رادیوها که پخش کردند ، صحبت رییس جمهور آمریکا را ملاحظه کردید که ایشان از همه دنیا استمداد کردند برای این که این بهایی هایی که در ایران هستند و مظلومند و جاسوس هم نیستند و به جز مراسم مذهبی به کاردیگر اشتغال ندارند ، و ایران برای همین که اینها مراسم مذهبی شان را بجا می آورند ، ۲۲ نفرشان را محکوم به قتل کرده اند . ایشان از همه دنیا استمداد کرده که اینها جاسوس نیستند .

... « اگر اینها جاسوس نیستند شما صدایتان در نمی آمد؟ شما برای خاطر این که اینها یک دسته ای هستند که به نفع شما هستند ، والا ما شما را می شناسیم ، آمریکا را می شناسیم که انسان دوستیش گل نکره است که حالا برای خاطر ۲۲ نفر بهایی که در ایران به قول ایشان گرفتار شدند ... برای انسان دوستی یک وقت چنین صدا کرده و فریاد زده و به همه عالم متشبث شده است که به فریاد اینها

(بهائیان) برسید . مردم (دروغ ها و تزویر) شما را می شناسند. « (۱- امام خمینی ، صحیفه نور ، ج ۱۷ ، ص ۲۶۶ و ۲۶۷) .

سپس امام به جنایات هولناک آمریکا در جهان و در ماجرای جنگ تحمیلی که موجب خسارات زیاد به ایران و عراق شده به این مطلب اشاره کرده که اگر شما انسان دوست هستید. به خاطر ۲۲ نفرهایی آن همه سینه چاک نمی کنید. ولی در کنار آن هزاران بی گناه رامی کشید، بنابراین کاسه ای زیر نیم کاسه است که از بهائیان حمایت می کنید. اگر بهائیان جاسوس نبودند ، و یابا عنوان یک حزب سیاسی برای بیگانگان در درون کشور اسلامی ایران ، کار نمی کردند، شما برای آنها هرگز دل سوزی نمی کردید، دل سوزی شما از آنها دلیل روابط شما با آنها، و نوکری آنها برای شماست .

نتیجه این که : بهائیت یک حزب سیاسی کاملا وابسته به بیگانه است که توسط مزدوران روسیه تزار بنا نهاده شد، و به وسیله انگلیسی ها پروریده گردید و حمایت شد، اکنون نیز آمریکا و اسرائیل از همه بیشتر از آنها حمایت می کنند، به آنها پناهندگی داده، و امکانات فراوان برای تبلیغات آنها در اختیارشان نهاده اند . این حزب بی آبرو تلاش می کند خود را دارای دین نشان دهد، تا بتواند پشت ماسک دین و مذهب ، مأموریت خود را در ایجاد تفرقه ، جاسوسی ، و خدمت به اربابانش بهتر ایفا نماید .

تصویب نامه ایالتی و ولایتی برای روی کار آوردن بهائیان

یکی از برنامه های استعماری بسیار مرموز رژیم ستمشاهی که با دسیسه آمریکا انجام می شد این بود که غیر مسلمانان ، در رأسشان بهائیان را بدون هر گونه منع قانونی برپست های حساس کشور بگمارد، به طوری که آنها بتوانند نماینده مجلس شوند و در استان ها و شهرها بتوانند استاندار یا فرماندار یا بخشدار و یا شهردار و یا جزء اعضای انجمن شهر و روستا ، یا رییس انجمن گردند . البته این کار عملاً چنان که گفتیم در سطح وزراء و مدیران کل در سطح بالا انجام شده بود، ولی کم کم می خواستند آنها در سطوح دیگر نیز زمام امور را به دست گیرند ، بر همین اساس در تاریخ ۱۳۴۱/۷/۱۴ شمسی ، دولت رژیم / لایحه ای راتحت عنوان « تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی » به تصویب مجلس فرمایشی شورا و مجلس سناء گذراند، این تصویب نامه در اوائل نخست وزیری اسدالله علم انجام گرفت . ماهیت این تصویب نامه این بود که در قانون انجمن های ایالتی و ولایتی سه موضوع که قبلاً وجود داشت حذف گردد. و این سه موضوع عبارت بودند از ۱- قید ذکوریت (مرد بودن) ۲- مسلمان بودن ۳- تنها سوگند به قران ، بلکه به جای آن سوگند به کتاب آسمانی باشد . (۱- شرح کامل این تصویب نامه در کیهان مورخه ۱۳۴۱/۶/۱۶ نوشته شده است .)

خطیب بزرگ حجه الاسلام محمدتقی فلسفی قدس سره می نویسد: «هدف آن بود که با اجرای انجمن های ایالتی و ولایتی، فرقه ضاله بهائی را به طور قانونی برای سرکار آورند، واز آن به بعد به تدریج فعالیت رسمی آنها برای تصرف تمام اهرم های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آغازشود، زیرا اولاً این تصویب نامه قید اسلام نداشت، بنابراین بهایی، یهودی و مسیحی در این تصویب نامه با مسلمانان ایرانی هیچ گونه فرقی نداشتند، ثانیاً سوگند به قرآن، تبدیل به کتاب آسمانی شده بود، این معنی راه را برای غیر مسلمانان باز می کرد تائیهودی و نصاری به کتاب آسمانی خود سوگند یاد کنند، و بهایی هاهم بگویند کتاب آسمانی ما «ایقان» است، و به آن سوگند یاد می کنیم، و به جای قید ذکوریت (مرد بودن) کلمه «باسواد» گذاشته بودند که اعم از زن و مرد است، تا راه را برای انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان - که در آن وقت معلوم بود چه زانی منظور بودند - باز کند.» (۲- اقتباس از خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، ص ۱۳۵ و ۱۳۶).

علماء و مراجع وقت در رأسشان حضرت امام خمینی رحمه الله متوجه خطر شدند، ازهر سوبا تلگراف ها، با اعلامیه ها و نامه ها و سخنرانی ها، اعتراض خودرا اعلام نمودند، نزدیک بودشورشی عمومی در همه شهرهای ایران برضد رژیم پدید آید. (۳- برای اطلاع از این نامه ها و اعتراض ها و همایش ها به کتاب نهضت روحانیون ایران، تألیف استادعلی دوانی، ج ۱ و ۱ مراجعه شود). سرانجام، رژیم و دولت اسدالله علم در تنگناقرار گرفت و مجبور به لغو تصویب نامه مذکور شد، و در تاریخ ۷ آذر ۱۳۴۱ شبانه در جلسه خود، آن را غیر قابل اجرا دانست.

ولی قائد بزرگ حضرت امام خمینی رحمه الله این را کافی ندانست و فرمود: باید این موضوع از طرف دولت جرائد رسمی کشور اعلام و منتشر گردد. دولت برای خاموش نمودن، احساسات پاک دینی مردم ناگزیر شد که به این پیشنهاد نیز تن در دهد از این روجه دستور دولت روزنامه های عصر تهران در روز ۱۹/۹/۱۳۴۱ شمسی باتیتر درشت نوشتند: «تصویب نامه مورخه ۱۴/۷/۱۳۴۱ قابل اجرا نخواهد بود.» (۱- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۱۹۱) (به طور اقتباس).

به این ترتیب مراجع تقلید و حضرت امام خمینی رحمه الله و مردم به پیروی از آنها، با هشدارها و اعتراض های خود نگذاشتند بهایی ها روی کار آیند، و با قیام خودف تصویب نامه ای را که از س.ی استعمار به نفع آنها طراحی شده بود، به زباله دان تاریخ انداختند.

مسلمانان به خصوص ملت شریف ایران باید با کمال هشجاری و مراقبت و نگهبانب از انقلاب عظیم اسلامی، متوجه باشند که مبدا خدای ناکرده به انقلاب آسیبی برسد و همان بهائیان و مزدوران استکبار جهانی بار دیگر برای تسلط بر اور طمع کنند. و همواره یاد حضرت امام خمینی قدس سره را گرامی

بدارند که با مجاهدات خود ، عزت مسلمانان را حفظ کرد، و نگذاشت که مسلمانان غیور ایران تحت سیطره بهائیان و مزدوران دیگر قرار گیرند .

پایان فصل سوم

ادامه مطلب در قسمت چهارم با عنوان ادعاهای گوناگون و متضاد باب و بها و کتاب های آنها ارائه گردیده است ...

* * *

www.bahaismيران.com



پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما:

bahaismيران@bahaismيران.com
bahaismيران@gmail.com
info@bahaismيران.com
bahaism1@yahoo.com